اِنَّ فِی ذٰلِکَ لَاٰیٰتٍ لِّقَوْمٍ یَّتَفَکَّرُوْنَ ۵

کتاب فوائد انتساب جامع مضامین تصوف وعرفان سرمایۂ فلاح و دستگیری اعنی

مکتوبات جوابی

حضرت شیخ شرف الدین یحیی منیری

قدس سرہ

مع

مکتوبات

حضرت محبوب سبحانی غوث صمدانی

سید عبد القادر جیلانی قدس سرہ

حسب تحریک جناب فضیلت مآب زبدۃ العارفین فخر زمن جناب مولانا محمد ابو الحسن صاحب عم فیضہ

در مطبع نامی منشی نولکشور طبع زین مقبول جہان گردید

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین والصلوة علی رسوله محمد واله اجمعین اما بعد
بدانکه این چند مکتوب مرغوب که بتحریر پیوسته قصه آنست که در مدت بیست و پنج
سال شیخ الاسلام مخدوم جهانیان شرف الحق والشرع والدین مدام جواب عریضه
شیخ مظفر مرحوم ارسال می فرمودند در ذیل بعضی مکتوب مسطور بود که باین مکتوبات من
حل مشکلات و معاملات آن برادر است باید که کسی را ننماید که موجب افشاء سر ربوبیت
گردد بنابران هر بار مریدان التماس میکردند که انتساخ کنیم تا سبب استفاده گردد از
کمال رافت کسی را نمی نموده مهر کرده ارسال میداشت آن ملاطفات را محرر این
سطور مشاهده کرده موازنه دویست و چند مکتوب دیگر زیاده بود که چون هنگام رحلت
شیخ مظفر مرحوم وصیت کرده که درون کفن من دفن کنید بسبب وفای وصیت جمله در
کفن با آن نهاده شد تا آن اسرار پوشیده آن بزرگوار پوشیده رفت یک ملاطفه
مختصر در میان خریطه مانده بود بخط شیخ الاسلام که پیش این دعاگوست این چند مکتو

از ان نقل کرده شد تا خواننده و شنونده را سبب نفع دین گردد والله اعلم بالصواب

بسم الله الرحمن الرحیم مکتوب اول بجانب شیخ مظفر

الحمد لله دائما بیت

هر بلا کین قوم را حق داده است ؛ زیر آن گنج کرم بنهاده است ؛ در خبر است ان اشد البلاء علی الانبیاء ثم علی الاولیاء برادر عزیز مولانا مظفر سلام و دعا از کاتب حروف مطالعه کند باید که در کار خود مردانه بود و از شدائد امور و از کثرت ابتلا و امتحان گوناگون که در راه سالک است ننالد که در کار قصور و فتور راه یابد ای برادر در عصمت الانبیاء آورده اند که کار خداوند جل و علی بر یک نمط نیست و نتوان دانست که اقبال و فتوح حق سبحانه و تعالی بنده را از کدام راه پدید آید از راه نعمت یا از راه محنت یا از راه عطا یا از راه بلا موسی پیغمبر را صلوات الله علیه بعد از زادن او را در تنور بر آتش افگندند پس در تابوت افگندند پس در دریا انداختند پس در دست دشمن افگندند پس در دست او بموت قبطی راندند پس از خوف کشتن در غربت افگندند پس ده سال در شبانی افگندند چون بمصر با زن و فرزند روان کردند در بادیه تنها افگندند شب تاریک شده بود ابر تیره بر آمده و برق جستن گرفته و گوسفندان رمیدن گرفتند و گرگان در میرسیدند و راه گم کرده و زن را درد زادن گرفت سرما سخت فرو گرفت و آتش نه هر چند چقمق میزد هیچ آتش بر نیامد چون از همه وجوه درمانده و عاجز گشت ناگاه فتح باب از غیب پدید آمد که گفت انی آنست نارا چون در طلب آتش آنجا رسید گلی دیگر شگفت که انی انا ربک فاخلع نعلیک انک بالواد المقدس طوی وانا اخترتک فاستمع لما یوحی موسی علیه السلام در بسط و فرح افتاد و بزبان حال گویان شد

مثنویات

منم این کز تو هر دم با وصالی ؛ زهی خوش اتفاقی طرفه حالی ؛
گدا را از این بهتر چه باشد ؛ که یابد پیش سلطانی مجالی ؛
هنوزم نیست باور کین وصالست ؛ مگر در خواب می بینم خیالی ؛
مگر من در بهشتم زانکه دنیا ؛ ندارد اینچنین صاحب جمالی ؛

اینجا معلوم شد که نتوان دانست که فتح باب طالب از راه نعمت بود یا از راه محنت یا
از راه عطا باشد یا از راه بلا که ان الربوبیة غیر معلولة لو جبرت الاحوال کلها علی العبا
علی سنن واحد لاحاطه علم العبد علی الربوبیة والله تعالی بصفاته غیر محاط بیت هرچه در
خلق سوزی و سازیست ٭ اندر ان مرخدا یرا رازیست ٭ عاقبت و خاتمت ما و جمله
مومنان بخیر باد آمین رب العالمین بسم الله الرحمن الرحیم مکتوب دوم در جواب
عریضه بندگی شیخ مظفر رحمة الله علیه امام مظفر بدانند که این قسم از معاملات نیست
از علم مکاشفات است و علم مکاشفات در قلم آوردن رخصت نیست اما اینقدر که
نویسند اینست موجودات محسوس را عالم ملک گویند و موجودات معقول را عالم
ملک گویند و موجودات بالقوه را عالم جبروت میگویند و هرچه ماورای اینست آنرا
عالم لاهوت میگویند و برین عبارت هم گویند ملک عالم شهادت است و ملکوت عالم غیب است
و جبروت عالم غیب غیب است خداوند عالم جل و علی غیب غیب غیب است بعد تقریر
همچنین میکنند که لطافت عالم ملکوت لبغایت لطیف است و لطافت عالم ملکوت هیچ
نسبت ندارد با لطافت عالم جبروت که عالم جبروت لبغایت لطیف لطیف است و لطافت
عالم جبروت هیچ نسبت ندارد با لطافت ذات پاک خداوند جل و علی که لطیف لطیف
لطیف است هیچ ذره از ذرات عالم ملک نیست که ملکوت بآن نیست و برآن محیط نیست
و هیچ ذره از ذرات ملکوت نیست که جبروت بآن نیست و هیچ ذره از ذرات
ملک و ملکوت و جبروت نیست که خداوند جل و علا بآن نیست و بران محیط نیست
و از ان آگاه نیست و هو اللطیف الخبیر اوست که لطیف مطلق است چون لطیف
مطلق بود محیط مطلق باشد که هرچند لطافت بیشتر احاطت بیشتر ازینجا فهم میکن
و هو معکم اینما کنتم و نحن اقرب الیه من حبل الورید اینست که گفت رباعی آنچه توگم
کرده کز کرده ٭ هست اندر تو تو خود را پرده ٭ گنجی که فلک برای آن سیر گردانست

آن گنج یقین ترا درون جانست ٭ وازینجاست که میگویند ملک بالشست وملکوت بالشست وجبروت بالشست وخداوند جل وعلا بالشست ازینجاست که میگویند حقیقت انسانیت مظهر آئینهٔ سر الوهیت ست چنانکه گفت **مثنوی** تا نیامد جان آدم آشکار ٭ ره ندانستند سوی کردگار ٭ ره پدید آمد چو آدم شد پدید ٭ زو کلید هر دو عالم شد پدید ٭ زیاده ازین نبشتن نتوان که دار سیاست در کار است **رباعی** زنهار مگوی بر سر جمع ٭ گر عاشق صادقی تو اسرار ٭ دیدی که ازیشان بسکر عشق رمزی ٭ حلاج بگفت ورفت بردار ٭ در وقت خود بدعا یاد آورد والسلام **فائده** این حدیث در سوره عنکبوت در زیر این آیه ووصینا الانسان بوالدیه احسنا الی آخره وان جاهداک علی ان تشرک بی ما لیس لک به علم فلا تطعهما الی مرجعکم فانبئکم بما کنتم تعملون فامر الله تعالی بطاعة الوالدین فی الواجبات حتما وفی المباحات ندبا ونهاه عن طاعتها فی المحظورات **فائده** ای برادر انکه در مگس بنظر نقصان می نگرد آن نقصان اوست صنعت صانع حکیم کامل است در آفرینش جمله چیزها **بیت** نقاش چو کامل است در صنعت خویش ٭ ناقص نبود هر انچه بنگارد او ٭ وچون علم او بر وجود موجودات سابق است هر آئینه ادراک معلومات کند قبل وجود ها چون در علم او نقصان نبود در معلوم او نقصان نبود **بیت** گر تو خوبی بسوی زشت بخواری منگر ٭ کاندرین ملک چو طاوس نگار است مگس ٭ **فائده** ای برادر آدمی زاده مورچه ایست در فلوات هذا المکان سرگردان مانده می خواهد که در زمان لطیف بمکه رسد چون رسد محالست عزیزی گفته است **رباعی** دردا که غم کوه بکاه افتاده است ٭ معشوق دل مورچه ماه افتاده است ٭ این واقعه طرفه براه افتاده است ٭ درویش بعشق پادشاه افتاده است **فائده** ای برادر عاشق باید که نوعی از انواع معشوق را شاید اگر شایستهٔ لطف بود مراد او بر آید واگر سزاوار قهر بود مراد معشوق ازو بر آید وانچه مراد معشوق است از عاشق بر آید تمام تر بود والمحب الصادق من یجعل مراده فدا امراده سر انمعنی

نسخه

رباعی آنرا که چنان نگار و دلبر باشد * او را ز کجا مراد در بر باشد * قصه چه کنم مراد او را
کونین بنا یافتن مراد بهتر باشد * فائده ای برادر عاشق را خوف و رجا نبود زیرا که خوف
و رجا بماضی و مستقبل تعلق دارد و عاشق را در غمرات عشق تعلق
بماضی و مستقبل نبود الصوفی ابن وقته سر اینست فائده ای برادر توئی و منی در عالم
ماست و در عالم محبوب دوئی نیست و منی و توئی نه بعزة الله که حق اوست و بر حق اوست
و درین مقام اگر چیزی می اثبات باید باطل است الا کل شیء ما خلا الله باطل سر این معنی
است فائده اذا استنار حقیقة العارف بانوار المعارف اضمحل انیته بهویة الحق
سبحانه و تعالی فاشار حقیقته بما غلب علی انیته من هویة الحق فلا یقول انا لان نظره عن انیته
رفعت عند ظهور سطوات هویة الحق علیه فائده از تفسیر لطائف قوله تعالی و اذ قلنا
للملائکة اسجدوا لآدم فسجدوا الآیة فالسجود لآدم لا یکون عبادة بعینه و لکن لموافقة
امر الله سبحانه و تعالی فکان سجودهم لآدم عبادة الله لانه کان بامره و تعظیما لآدم لانه
امرهم به تشریفا لشانه فکان ذلک نوع خضوع له و لکن لا یسمی ذلک عبادة لان حقیقة
العبادة نهایة الخضوع و ذلک لا یصح لغیر سبحانه و تعالی فائده از تفسیر لطائف
لا یصلح لهذه الشان الا من کان فارغا من جمیع الاعمال لا شغل له فی الدنیا و الآخرة
فاما من له شغل دنیاه او علی قلبه حدیث عقباه فلیس له نصیب من خلعة مولاه و لقال اصحا
الدنیا مشغولون بدنیاهم و ارباب العقبی مشغولون بعقبی هم و اهل النار مشغولون بما ینالون من
بلواهم فمن الذی له فی الدنیا و الآخرة عن مولاه خبر فائده از تفسیر لطائف قوله تعالی
و انا علی ان نریک ما نعدهم لقادرون الآیة نزلت علی صحة قدرته علی خلاف ما علم فانه اخبر
انه قادر علی التعجیل عقوبتهم ثم لم یفعل ذلک فکان دلیلا لصحة القدرة علی خلاف المعلوم
و السلام بسم الله الرحمن الرحیم مکتوب سوم در معیت حق سبحانه و تعالی
قوله تعالی و هو معکم اینما کنتم اهل تصوف این معیت را معیت رابع میگویند

جز ان سه معیت که معلوم و مفهوم شکلما نیست و یرا بر حقیقه میرانند و میگویند که حق تعالی
با همه ذرها موجودات بذات خود موجود است اما معیت او نه چون معیت اجسام است
با اجسام که او جسم نیست و نه چون معیت عرض است با عرض که او عرض نیست و نه چون معیت
جوهر است با جواهر که او جوهر نیست آری ای برادر معیت روح با جسد مثال معیت
حق است با کل کائنات زیرا که روح نه بیرون قالب نه درون قالب است نه متصل
بقالب و نه منفصل بقالب بلکه روح از عالم دیگر است و قالب از عالم دیگر بر روح
عوارض اجسام و اجزا از دخول و خروج و اتصال و انفصال و جز آن هیچ نیست
و با این همه هیچ ذره از ذرات قالب نیست که نه روح با او بحقیقت موجود نیست
معیت حق سبحانه و تعالی با ذرات عالم همبرین مثال است من عرف نفسه فقد
عرف ربه اشارت برین سر است **سوال** اینجا وارد میکنند بر ایشان که ازینجا لازم
آید که حقتعالی بذات در همه مواضع قذرهم باشد و این شنیع و منکر است **جواب** میگویند
اتفاق جمله اهل اسلام است که همه انواع نجاسات و قاذورات حق سبحانه و تعالی می آفرید
و نگاه میدارد که بی حفظ او بقا محال است و اندرین هیچ عیبی و نقصانی لازم نمی
آید ازین معیت نیز هیچ عیبی لازم نمی آید با آنکه معلوم است فعل بی فاعل و صفت
بی موصوف هرگز نبود دیگر میگویند روح که متصرف است در همه اجزاء قالب و موجود است
با همه ذرهاء قالب و زندگی همه بدوست و با این همه از چیزها که در باطن قالب است
از خون و جز آن هیچ خللی و نقصانی در طهارت و پاکی روح نه بلکه اگر روح هزار سال
با قالب صحبت کند همچنانکه پیش از تعلق بقالب بود پاک و مطهر همچنان باشد و متکلم
معیت ذات احد حقیقی با همه ذرات نامتناهی فهم نتوانست کرد بی تقدیر و تجزی
و تقسیم و حلول در اماکنه لاجرم تاویلی کرد و الله الهادی الی الصواب الرشاد **مثنوی**
گفت تو کی دیدهی آن رخسار را چشم مجنون باید آن دیدار را تا نیاید چشم مجنونی

پدید کی شود لیلی بجا تو نی پدید گر بچشم من به بینی روی او توتیا سازی ز خاک کوی
او والسلام بسم الله الرحمن الرحیم

مکتوب چهارم در جواب عرضداشت

امام مظفر سلام خواند بیت اصل همه عاشقی ز دیدار افتاد چون دیده بدید آنگهی
کار افتاد بحمد الله هرچه آن برادر می بیند یا می شنود همه علامات صحت کار و فتح بابست
خاطر جمع دارد از مجاهده و مکالمه بحضرت نشود و دشوار نشمارد که رنج و مشقت
طالب را بر مقدار مطلوب است نظر آنجا دارد تا قبض و حزن به بسط و فرح بدل گردد
و رنج و مشقت روح و راحت نماید بیت رایگان رخ نمی‌نماید یار گل نیابد مگر گزنده
خار والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا تمامست جواب دیگر فیض واجب الوجود
از هیچ وجود ممکن ممنوع نیست و رحمتی وسعت کل شیء عبارت ازین است و اگر
تقصیری میرود از جهت ناقابلیت خود است تا آئینه بی جلا بود صورت در وی
کی پدید آید بیت سعدی حجاب نیست تو آئینه صاف دار زنگار خورده کی بنماید
جمال دوست جواب دیگر آنست اگر واردات غیبی کسی را مغلوب گرداند
و در آنحال فریاد و شور و حرکات و سکنات غیر معهود از وی در وجود آید معذور
بود که تکلیفات شرع بر عقلا جاریست نه بر دیوانگان العشق جنون الهی ازینجاست
که گویند العشاق لا یؤاخذون بما صدر منهم بیت چون بگوید مست بیهوده سخن
تو سخن بیهوده از مستان مگیر جواب دیگر کار سالک در حین سلوک صبر و احتمال است
نه قلق و اضطراب استعداد هر یک چنانچه هست اومید اند چون معطی جواد است
و محل قابل بود فیض خود رسد الله اعلم حیث یجعل رسالته هرچند از فضل گوید
ادعونی استجب لکم بنده را آن نیکوتر که ادب نگاه دارد و بر عجز خویش سر افگنده
و از ناشایستگی خود شرمنده بیت آنجا که توئی من آمدن نتوانم من خود چه کسم
که پیش من آئی تو ای برادر در آن بکوش که نماز بسیار چون گذارم دیار و زه

بسیار چون دارم دران کوشم که این نفس کافر را چون بردارم که راه بحق سبحانه وتعالی نه در
آسمان است نه در زمین نه در مغرب است و نه در مشرق است راه حق سبحانه وتعالی در درون تست
اول از قرآن بشنو سنریهم آیاتنا فی الآفاق وفی انفسکم افلا تبصرون پس ازین
طائفه بشنو که گفته اند رباعی ای آنکه همیشه در جهان می پوئی ٭ این سعی ترا چه سود دارد
کوئی ٭ چیزی که تو جویای نشان اوئی ٭ بالست همی تو جای دیگر جوئی ٭ و آن حقیقت
انسانی ست که مظهر و آئینه سر حقیقة والوهیت ست اینست که گفته اند مثنوی
تا نیامد جان آدم آشکار ٭ ره ندانستند سوی کردگار ٭ ره پدید آمد چو آدم شد پدید ٭ وکلید
هر دو عالم شد پدید ٭ تشنه از دریا جدائی میکنی ٭ بر سر گنج گدائی میکنی ٭ معلوم ست که یک
عالم هر فرشته مقدس و مطهر خاک تیره را چون سجده کنند خاک ملوث مظلم خلیفه چگون
بود ان الله خلق آدم علی صورته چون گشتن شود این همه ذوق گردد مثنوی گنج خود در
قعر جانش پست کرد ٭ تا کسی اینجا نیارد دست کرد ٭ آسمان و عرش و عنصر چیست پوست
خاک الحق حجاب مغز نکوست ٭ رباعی دل بادشه هست یگانه در ملک وجود ٭ نقد نیست نقد
ز گنجهای معبود ٭ دل کعبه حاجتست در راه صفا ٭ در عالم دل درای گر خواهی سود ٭
حق سبحانه وتعالی این دولت آن برادر را میسر گرداناد و توفیق رفیق کناد بسم الله الرحمن
الرحیم **مکتوب پنجم** بیت صوفی نشود صافی تا در نکشد جامی ٭ بسیار سفر باید تا پخته شود
خامی ٭ ای برادر آن معنی و احوال که بران برادر میگذرد آثار سوز اگر ملازم وقت
او شود خام بماند و پخته نگردد و نمودن و ربودن دو حال مختلف صفات باید تا روز
بروز پخته گردد چنانکه میوها را تا دو حال مختلف نبود پخته نگردد که آفتاب و که
سایه که قبض و که بسط و که جمع و که تفرقه و که غیبت و که حضور دو کان دو کان حکمت
اینست و دیگر وارد در دل آغاز هست هنوز تا قیام صفات بشریت است و صفات
بشریت منافی در حقائق هست پس تا صفات بشریة باقی بود وارد در ابقا نبود زیرا که

بقا روا ردمع المنافی محال بود ازینجا این مسئله تمام حل خواهد شد حدیث ای برادر بل
فیه اما الاسلام واما السیف این معنی ست که زنار بند آینده است طالبان را گفتند اسلام
ظاهر با کفر باطن نفاق بود و نفاق بتر از کفر است بدین معنی مغلوب گشتند زنار در میان بستند
بحکم حال نه بحکم اعتقاد این نکنند نگاه دارند تا درین مقام غلط نخورد و بعده یا تیغ پیش آورد [illegible]
انگاه ومن یخرج من بیته مهاجرا الی الله ورسوله ثم یدرکه الموت فقد وقع اجره علی الله
نقد شد ومن قتلته فانا دیته حاصل گشت و یا بر عجز و بیچارگی طالب بخشید نیست
و غالب اینست آنگاه او را از میان برداشتن است و جمال توحید بدو کشف گردنست
وحده لا شریک له دولت ابدی ست ابد الآباد بیت لطفی بکن از کرم زرا هم بردار
تا زحمت من زراه تو کم گردد ای برادر اگرچه حجاب از حد بیرون ست اما
از روی تحقیق همین نفس کافرست که راه بگرفته است و همه طالبان و سالکان
عالم از دست نفس کافر خون خورده اند و میخورند و خواهند خورد و چکنند آری
الله ان یکون لصاحب النفس الیه سبیلا و چون سلطان العارفین قدس الله سره
العزیز در میان مناجات خود میگفت الهی کیف الطریق الیک جواب این بود
دع نفسک و تعال بیت ازین کافر که ما را در نهادست مسلمان در جهان کمتر
فتادست ای برادر چندین مجاهدات و ریاضات که وضع کرده اند و تنهایی
و گرسنگی و تشنگی که نهاده اند مقصود از آن برداشتن این نفس کافرست از راه که
تا این نفس کافر از راه برنخیزد بیچاره طالب بمطلوب نرسد و جمال لا اله الا الله
نه بیند ازینجاست که درویشان گویند مصرع یکقدم بر نفس خود نه وان دگر در
کوی دوست نه و نه بینی چون بفضل الله تعالی و توفیقه این نفس کافر را از راه برداشتند
همه این گفتند رباعی معشوقه عیان بود نمیدانستم ؛ با ما بمیان بود نمیدانستم
گفتم بطلب مگر بجائی برسم ؛ خود تفرقه آن بود نمیدانستم ؛ اهل اشارت درین آیه

که نحن اقرب الیه من حبل الورید میگویند هرچه وهم بدان رسد و عقل آنرا صورت کند و خیال
آنرا بگیرد و فهم آنرا دریابد ذات پاک حق سبحانه و تعالی از آن منزه و مقدس است و با اینهمه
از رگ گردن تو بتو نزدیک‌تر است که قرب مخلوقات بیکدیگر جز مجازی نبود که بعد را در وی دخل
بود بصورت یا بمعنی و قرب حقیقی آن بود که بهیچ وجه از وجوه قابل بعد نبود اینست که گفت
بیت من او نشوم ولیک بی او نه ام ، دانند که نیم یقین اینست ، آنکه گفته اند **قطعه**
ای در طلب گره کشائی مرده ، با وصل بزاده از جدائی مرده ، ای بر لب بحر تشنه
در خاک شده ، وی بر سر گنج از گدائی مرده ، ازین تقریر جمله معلوم گشت که نفس کافر
راه بگرفته است پس طالب را هرچه افتاده است با نفس کافر افتاده است و بدانچه
این نفس کافر از راه برخیزد بر طالب فرض عین است بحکم حال درین چه کعبه و چه بتخانه
و چه دستار و چه زنار و چه صومعه و چه خرابات هرچه مثل این شود ازینجا بوده است اهل
عادت و غفلت را ازین چه خبر گفته ایشانست **نظم** در بتکده گر خیال معشوقهٔ ماست ،
رفتن بطواف کعبه از عقل خطاست ، گر کعبه ازو بوی ندارد کنش است ، با بوی
وصال او کنش کعبهٔ ماست ، حدیث کار افتادگان دیگر است و کار اهل عادت و غفلت
دیگر هرچه در حق ایشان گفته اند و گویند همه از غفلت و افلاس خود است و نسبت خود انها بالحال ایشان
خود همین رفته است والده و همشیره و برادران خود را دعای کاتب رسانند عاقبت
و خاتمه بخیر باد آمین بسم الله الرحمن الرحیم **مکتوب ششم** مولانا مظفر بدانند چون
گور خانه شد و گور بی مرگ نبود امید است که موتوا قبل ان تموتوا اجمال خود نماید
من مات فقد قامت قیامته نقد گردد و آنچه درین قیامت کشف شود نزدیک
این طائفه غربت حقیقی اینست که در شهر خود غریب گردد آن غربت عالمی را است
این غربت نبود دیگر سالک را است زور را از آشنائی بیگانه و از قرابت بی
قرابت و از شهر بی شهر و از خلق بی خلق و از کس بی کس این روش روندگانست

و راه رفتگانست ای برادر شکسته هیچ قیمت ندارد مگر دل هر چند شکسته تر با قیمت
تر موسی علیه السلام در مناجات خود گفت الهی این اطلبک فرمان شد انا عند المنکسرة
قلوبهم لاجلی العلم علمان علم باللسان و علم بالقلب و علم این علم است که از دل است
و عالم و عارف اوست که علم اولین و آخرین در وی مکنونست هر چند دل مصفاتر و منور
تر مفهوم او دقیق و لطیف تر است اینست معنی آن حدیث من عمل بما علم ورثه الله
علم ما لم یعلم خاطر جمع دارد همه نشان راست است و در کار بود کل باختن کل یافتن
است هر که کل باخت کل یافت لا یصل الی الکل الا من انقطع عن الکل و آیتها که شنود
همه درینباب ترغیب است بترک کل و بشارت است که درین کار توفیق باید انشاء الله
تعالی بوقت کار مرد قوت است العجالت بر میباید که هر چیزیرا حالی و وقتی
ست که بدان وقت راست آید و این کار نتیجه و ثمره کمال عشق است که او را منع
و عطا و رد و قبول و رحمت و لعنت یکی گردد و هذا الکمال فی العشق لیس ما وراه
کمال تا فرق میکنند ناقص ست کمال آنجاست که فرق نماند بدین معنی ست که کسی در باب
آن مهجور و هجر و دمیگوید مثنویات از حالم اگر عالمیان بیخبرند ؛ از حال من آن به که
تو حالم دانی ؛ هجران تو خوشتر از وصال دگران ؛ منکر شدنت به که رضای دگران ؛
گویند ازین لعنت او را چندین فخر است که دیگر انرا رحمت کسی او را گفت این گلیم
سیاه لعنت چرا از دوش نیندازی گفت بیت می نفروشم گلیم می نفروشم
گر بفروشم برهنه مانده و شم ؛ اما این معنی در کار خانه عقل نیست عقل ازین معنی مفلس
مادر زاد است این از عالم عشق است اینجا نشان از نمیعی یابند العشق جنون الهی
کار دیوانگان دیگر ست و کار عاقلان دیگر جوابی دیگر که در عرضداشت مذکور بود
اهل این سوال اشارت بر هدایت خاص دارد چنانکه گفت و الذین جاهدوا فینا
لنهدینهم سبلنا در فاتحه بعضی را چنین پیش می آید چنانکه در ایاک نعبد و ایاک نستعین

درین هر دو کاف خطاب آن برق دلست اصحاب خلوت را ازین نوع بسیار باشد
زاهد را سخت تر ازین بوده ست ازین زمان گذشته است هر چه
نصیب و حظ تو از کار تو ساقط گشته نماند مگر حق خالصا گشته تا الفیح درخلی باقیت
خالصا و در باقی ست خواجه جنید رحمة الله علیه را پرسیدند چه گوئی در حق کسی که از
کونین گذشته بود و نمانده باشد او را در ملک مگر دو خسته خرمائی گفت والمکاتب
عبد وان بقی علیه درهم الغرض هر چه در راه پیش آید بر آن منگر در هر چند نعمت و کرامت
گوناگون بود خاطر جمع دار و هر چه می بیند یا میشنود همه نشان و علامت بر اصل است
در کار خود جد و جهد باید نمود بنده را همین ست الفضل لمن فضله الله لا بالعمل ولا
بالجوهر با این همه از عمل و بندگی چاره نیست چنانکه از مرگ چاره نیست پیش ازین
جواب مکتوبات نیز همه نوشته شده ست مطالعه خواهد کرد بسم الله الرحمن الرحیم
مکتوب هفتم برادر اعز امام مظفر سلام و دعا از کاتب حروف شرف منیری مطالعه
کند غرض آنکه مکتوب آن برادر رسید دران نوشته بود که حجاب همین وجود ست همچنین آنکه
گفت شعر اذا قلت ما اذنبت قالت مجیبة ؛ وجودک ذنب لا یقاس بها ذنب ؛
تمام گفته ست اگرچه حجاب ها بیحد و عد است ولیکن همه را اصل همین ست و همه مبنی
برین ست خواجه عطار رحمة الله علیه همین گفت بیت انچه تو گم کرده کج کرده ؛
هست اندر تو تو خود را پرده ؛ هر که هست پرده خود شده ست و در پرده خود
محجوب مانده اگر این پرده برخاست همه پرده ها برخاست ازینجاست که میگویند دوستی
او از دشمنی خود خیزد هر که دشمن خود نیست در محبت او صادق نیست تا میگویند در عرصات
قیامت چون علم عشاق نصب کنند بعضے خواص حضرت را ادب کنند و گویند شما او
را برای خود دوست داشتید و درین عالم آنکه نظر بر خود دارد محجوب بود و از
ولایة دور بود و آنکه او را برای او دوست دارد نزد همت او رد و قبول وصل

در هجر همه یکسانست اگر فرق میکند ناقص بود زیراکه او در النظر بر مراد محبوب بود نه بر مراد
خود تا عزیزی میگوید اگر عاشق در برآمد کار خود کوشد هرگز خلعت وصل نپوشد
عاشق را باید که همت در برآمدن مراد معشوق بود و بس عزیز دیگر میگوید آنکه محبوب
را برای خود دوست دارد یا خود را برای او دوست دارد مخلص نیست زیراکه خودی او را
در نظر است آنراکه خودی در نظر بود او را در عالم اخلاص چه خبر بود در ظاهر اخلاص او در التعظیم الحق
دوست داشتن خود را بالکلی نابود پنداشتن است حاصل الامر تا از تو در تو چیزی باقیست
ذکر اخلاص در باقیست آن برادر دل قوی دارد و همت بلند دارد و امیدے
صادق که ظهور این دولت از محلے می باشد که عقول ملکی و بشری در ادراک آن عاجز
اند نه بینی که مردی بمزدوری مهتر شعیب پیغمبر علیه السلام راضی شده از برای تزوج
صالحه ده سال شبانی کرده و در طلب آتش قدم زده نور قدم در نظر آمد تا گفت
انی آنست من جانب الطور نارا و ناگاه مبشر عنایت با خلعت نبوت و تشریف
رسالت در رسیده این را عقل ادراک کجا کند عاقبت و خاتمت بخیر باد و السلام

بسم الله الرحمن الرحیم مکتوب هشتم امام مظفر بعد از سلام و دعا این ابیات مطالعه
کند مثنویات اوصاف ذمیمه چون حل شد ٭ هر عقده که در تو بود حل شد ٭ چون
هستی تو شد محقق ٭ خیز دمه نعرهٔ انا الحق ٭ اینجاست نهایت طریقت ٭ اینست
خلاصهٔ حقیقت ٭ دیگری گوید بیت هر کرا آن آفتاب اینجا بتافت ٭ انچه آنجا
وعده بود اینجا بیافت ٭ اینک مسلمانی اینک مسلمان اینک ایمان اینک مومن
اینک توحید اینک موحد کار برآمده مطلوب در برآمده این کوس دولت بر در
او زده انا لک شئت ام ابیت انت لی شئت ام ابیت اینست که گفت بیت
رویة اینست و چنین باشد وصال ٭ دوستانرا با جمال ذوالجلال ٭ و دیگر بشنو
آنکه گفت مثنویات ای خواننده خدا برا العادت ٭ دوری ز حقیقت شهادت

تاکی بزبان خدا پرستی ؛؛ این نیست مگر هوا پرستی ؛؛ توحید نه کار آب و خاکست ؛؛ آن
در دل صاف و جان پاکست ؛؛ خود را بر کاب رهبری بند ؛؛ تا باز رهاندت ازین
بند ؛؛ مکتوب شبلی برده است خضر چون میرفت این رقعه نوشته آمد والسلام بسم
الله الرحمن الرحیم مکتوب نهم حدیث این بار مکتوب آن برادر بطرز دیگر
بود و ذوقی دیگر داشت علامت فتح باب مبینما ید مبارکباد چون کار بفضل است نه
باستحقاق این چه عجب است سحره فرعون بامداد در کفر و ساحری غرق برخاسته
و در قهر و تکذیب موسی علیه السلام کمر بسته و بعزت آن ملعون که بعزة فرعون انا لنحن
الغالبون سوگند خورده ساعتی نگذشته بود که تاج معرفت بر سر ایشان نهاده و بر تخت
توحید نشانده و عارفان حضرت خود گردانیده تا بهمت از دنیا و آخرت یکبارگی
درگذشته و ندا در عالم داده که والله خیر و ابقی اینست که گفت روی را که خدا
آراید گر دست مشاطه نرسد شاید اگر نفس کافران برادر زبون او گرداند و از حیات
حسی که عارفان را مرگ محض است نگذارند و بحیات حقیقی که ابدیست زنده گردانند
چون تعرض نشاید صفت اوست دور نبود بل احیاء عند ربهم اشارت برین حیات است
بیت ما چو بیما آمدیم اول درین کاخ فنا ؛؛ باز بر آخر بران وجهی که اول امده ؛؛
جان ز ما برگیر و ما را با دم خود زنده دار ؛؛ چیست سرهنگ اجل بر ما موکل آمده ؛؛
گویند بزرگی بعد از مرگ بخندید گفتند عجب خندیدن بعد از مرگ گفت عجب
از کسانیکه دوستان خدا را مرده دانند بخدای که من زنده ام و همه دوستان
خدای زنده اند و این حدیث همدرین معنی است الا ان اولیاء الله لا یموتون ولکن
ینقلون من دار الی دار و همچنین هر که علائق این عالم فانی از خود قطع کند و کوشش
او بعالم قدس افتد و بر بسته محبت حق جل و علا گردد ظاهر حیات او باطل نگردد
بلکه این حیات محسوس او را محض مرگ نماید بجنب آن حیات اینست معنی آنکه

گفته اند من کان فناره بسرکان بقاره باشد بیت باسوز درای روشنائی اینک ؛
با فقر درآی پادشائی اینک ؛ فائده قول بیشتر علمای شریعت و متکلمان اسلام اینست
که روح جسم لطیف است درآینده در جسم کثیف و آن تن مردم است و دلیل برین قول
و آیات قرآن و اخبار پیغمبر صلی الله علیه وسلم الا آنکه کیفیت جسم لطیف ماندانیم که حق تعالی
ما را بدان خبر نکرده است ولیکن در کتابی که آنرا اقلیم الاسلام نام است آورده است که خواص
بدان مخصوص باشند و بر ایشان واجب است که با غیر که اهل بنا شد نگویند که موجب فتنه
شود بسبب قصور فهمها و پوشیدن پیغمبر صلی الله علیه وسلم مر روح را ازین قسم است
اما او را مکشوف بوده که هر که روح را نشناسد خود را نشناسد و هر که خود را نشناسد پروردگار
خود را چه گونه بشناسد بعضی اولیا و اصفیا و علما و حکما را نیز مکشوف است و نگویند و ساکت باشند
از آنکه حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم ساکت بود نگاه داشت آداب شریعت را بیت استانی زبان
از رقیبان راز ها که تا راز سلطان نگوید باز ؛ فائده بزرگان گفته اند کوه احد را حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم در حق او فرموده احد جبل یحبنا و نحبه فردا پیراهن سنگی از ظاهر وی بر کشند
و بصورت آدمی در صف صدیقان بایستانند که صفت صدیقان در و غالب بود لا جرم
همبران صورتش گردانند اینجا می آید که کسی گوید که کوه احد جماد است و از جماد محبت و عداوت
درست نیاید که دانستن محبت و عداوت لازمه حیات است جواب آنست احد جبل
یحبنا و نحبه این اخبار است از صاحب دل یعنی از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
و اصحاب قلوب از جماد چیزی دانند و چیزی شنوند که دیگران را از آن خبر نباشد مصرع
محجوب را ز تسبیح چه پراغی نصیبست ؛ تا آورده اند که اهل کشف از تسبیح جمله اشیا آگاه اند
و در تسبیح یسبح لله ما فی السموات و ما فی الارض سماعها دارند اینست که گفت بیت
پیش تو این سنگریزه ساکت است ؛ پیش ما حقا فصیح و قانت است ؛ در عصمت الانبیا
در ذکر مهتر سلیمان علیه السلام آورده است که کل عالم با جزا از خود بر خالق خود عاشق

و طالب اند از همین گفته اند مثنوی صد هزاران راز در مویی نهند ؛ در دلش از
عشق خود شوری کنند ؛ ذره ذره عاشقانند در هوا ؛ پر شده از پرتو عشق خدا
؛ جملهٔ ذرات پیدا و نهان ؛ نقطهٔ عشق اند در هر دو جهان ؛ بسم الله الرحمن الرحیم مکتوب
و سیم طلبیت دوئی را نیست ره در حضرت تو ؛ همه عالم توی و قدرت تو ؛ وجود کون ظل
حضرت تست ؛ همه آثار صنع و قدرت تست ؛ آنکه نوشته بود کفر و شرک بت و زنار
میگفتند و نمیدانستم که چیست اکنون دانستم که چیست این ترا فتوحی بس بزرگ پدید آمده
اگر ترا ابتلا نموده اند انشاء الله تعالی بعد ازین جمال خود ایمان بر بینی آنست که گفت
بلیت بکفر اندر غور خود قاعدهٔ ایمانست ؛ آسان آسان بکافری نتوان رفت ؛
آنکه روزی بزرگی نماز میکرد در وقت شروع گفت کافر شدم و زنار بر خود بستم الله
اکبر این فهم کرده است تا کفر انی بری مما تشرکون حاصل نشود جمال انی وجهت وجهی
للذی فطر السموات والارض حنیفا جلوه ندهد تا سر رشتهٔ واعتصموا بحبل الله
جمیعا زنار باطن نگردد و زنار کبر کی هرگز شکسته نشود این فهم نیز از عالم البصیرت است
دلیل آنکه از النظر نصیبی پدید آید دل خوش دارد در کار باش تا مزید پذیرد آنکه
نبشته بود مرا رمزی مینماید که کفر و این زنار چیست همچنین می بینم که تا کفر لا اله حاصل
نشود جمال الا الله هرگز جلوه ندهد این نظر نیز از جملهٔ اسرار این راه است و دقائق این کار
هر چند زل مصفاتر نظرها صفاتر و آنکه نوشته بود که این فهم نیز میکنم که بعضی معنی را
که بزرگان ذکر میکنند بزلف و خال و کفر و بت و زنار و صورت ضرورت آن معنی جز بدین
عبارت نیاید که ابرار اصحاب سلوک را در راه سلوک چند معانی پیش می آید و آن همه از عالم ملکوت است چنانکه معنی
که دین عالم در عبارت آن جز بعبارت کفر و شرک و زنار و بت درست نیاید و این خلاف ارباب بصیرت نیست
و زبان گویا نیز اینجا راه نیست هرچه مینماید از احوال و معنی صادق است در ترتیب و منازل سالکانست
خاطر جمع دارد که کبریان چون محتاجان را محتاج ایشان نمایند از کرم نبود که ندهند پس آنچه مینماید دلیل است

که خواهند داد تو در کار باش وقت نمودن دیگر است و وقت دادن دیگر و آنکه نبشته بود از
از خودی خود چون خلاص یابم ای برادر اگر از خودی خود خلاص یافتی وحده لا شریک له
بودی همه روندگان راه را این تمنا تمام است مصرع تا بخت کرا بود کرا دارد دوست ؛
آنکه نوشته بود حال غلبه کرده همچنین گمان برده‌ام که گوئی این سخن کسی میگوید که سبحانی
ما اعظم شانی بحروف و صوت نمی شنوم اینجا ای برادر حروف و صوت چکند جواب این مسئله
تمام از خواجه عطار شنو که گفته است اگر شاید درختی بجز اسود انی انا الله را چرا نشاید که منصور
حلاج بجز اسود انا الحق را اما آغاز است چون صفا زیاده شود زیاده خواهد شنید بیت هیچ ها هستیم
می ندانم یا نیم ؛ چون همه خود اوست آخر من کیم ؛ و آنکه نبشته بود جز فرائض و سنن همه
تاراج شد لاجرم مصراع آنجا که سلطان خیمه زد غوغا نماند عام را ؛ هنوز کار پیش است
بیت عشق را امروز و فردا کی بود ؛ کفر و دین اینجا و آنجا کی بود ؛ ای برادر سعادت
آن مرد است که او را ابد و نماینده بس گویند بتخانه و کفر و شرک و بدی اکنون جنگ بر دامن
فمن یکفر بالطاغوت زن تا بدولت و یؤمن بالله رسی و جمال ایمان بینی مصراع کافر
نشوی عشق خریدار تو نیست ؛ و آنکه نوشته بود در خاطر میگذرد که چه مرید باشد
که نام پیر بر زبان آورد نام مخدوم نمیتوانم گرفت جواب ازین حدیث فهم خواهد
کرد که لم یفضل ابوبکر بکثرة الصلوة ولا بکثرة الصوم و انما فضل بشیء وقر فی صدره
هر چه ابوبکر را بود ازین معنی بود دوگانه شکرانه بگذارد و ازین کلمات که میشنود که ای
کافر و ای مشرک و ای بت پرست و ای زناردار و ای سنگ تو مار انشائی این
را در عالم محبت ناز و دلال و کرشمهٔ محبوب گویند با محب این طائفه را در شنیدن
این کلمات آن ذوق است که در تحریر نیاید من لم یذق لم یدر بیت گه ناز و گه کرشمه
گه خشم و گه عتاب ؛ مسکین دلم چرا نشود زین همه خراب ؛ آنکه نوشته بود در باب
شانه که هر چه در مکتوبات باید خواند همه در شانه فرو خوانده‌ام گوئی این شانه در پیش

دل من چیزی بیان میکند نشانهای مخدوم و آنچه بمن میرسد بنوشتن چه حاجتست جواب نزدیکتر است
این معنی بدانکه ما صب الله شیئاً فی صدری الا و قد صببت فی صدر ابی بکر و این صب از دل
بدل بود زبان را خبر نه چون دل مرید را با دل پیر مقابله افتد بر قدر مقابله از آن دل برین دل صب
شود اگرچه نشستن و زبان در میان نبود چه زبان و این استعداد مرید را بغایت عزیز است و آنکه
مینویسند میخواهم که همه بیک دفعه بیازم کل من علیها فان تمام شود تا و یبقی وجه ربک جمال
نماید ای برادر مقصود جمله طالبان عالم و سالکان روی زمین همین است و این را عالم وحدة
گویند همه جا کثرتست و دوی است مگر اینجا اگر از هزار رونده یکی یا دو بدین دولت رسد بسیار
بود ترا آسان مینماید اما در کار باش تا وقت آید خواجه عطار گوید **مثنوی** آنچه تو گم کرده کز کرده
هست اندر تو تو خود را برده؛ هرچه در توحید مطلق آمده است؛ آنهمه در تو محقق آمده است
آدم اول سوی هر ذره شتافت؛ تا بخود او ذره نیافت او را نیافت؛ و آنکه
نبشته بود که عورت صاحب جمال با کمال بین النوم و الیقظة جانب راست ایمن
ایستاده بود ای برادر در راه سالکان اینچنین چیزهای امتحانات حتی لیظهر الصادق
عن الکاذب بسیار است اما چون بر سنت خواجه عالم صلی الله علیه و سلم کار میکنند که
ما زاغ البصر و ما طغی سلامت میگذرند تا ان الی ربک المنتهی میرسد **بیت** جنت
وصل تو ام حرام بادا؛ حاجت که بخواهم از خدا من؛ و آنکه نبشته بود از روی فقر
و غربت حقیقی سخت میباشد چنانکه کسی را محبوس کرده مینمایند همه بر من مینمایند
ولی نمیدهند اگر نمیدادند نمینمودند اما الامور مرهونة بمواقیتها سنت الهی جاری
برین است و آنکه نبشته بود بعضی وقت مستی پیدا شود چنین و چنان ترتیب آنزمان نگاه
نمیتوانم داشت آنزمان ترتیب از تو که میطلبد و ترتیب آنکه بود که مست نبود اما آنکه
نبشته بود اقامت فرائض و سنن و مستحبات در وضو و نماز بوقت وضو و نماز نمیتوانم
کرد این نشان محفوظی است علامت سکر است اینست خاطر جمع دارد [illegible]

هرچه نوشته بود از مستی همه دلیل فتح باب است و آنکه نوشته بود این کلمات از مخارج حروف
و اصوات نمی شنوم مخارج حروف و اصوات از عالم ملک است آنچه تو میشنوی ملکوت است این کلمات را در زیر نوای
مستی اثری دیگر بود چون از عالم دیگر است هر آئینه اثر او دیگر بود و آنکه عین القضاة
رحمة الله علیه فرموده است که در فنا همه سالکان برابرند اما در بقا متفاوت فنا بمنزله
مرگ است و در مرگ لابد همه برابرند و بقا بمنزله نزول است بعد از موت در قرب
حضرت و اهل قرب در قرب متفاوت اند آنچه یاد آمده نبشته شد و ملال هم آورد
والده و همشیره و برادران و خواهرزاده و فخر الدین و تاج الدین را اسلام و دعا برسانند
والسلام بسم الله الرحمن الرحیم مکتوب یازدهم ای برادر سنت الهی جاری برین است که این
آیه متضمن آنست که وهو الذی ینزل الغیث من بعد ما قنطوا و گردش احوال موسی علیه السلام
همبرین سنت بوده است اولش در تنور انداختند پس در تابوت انداختند پس در دریا افگندند
پس در دست دشمن انداختند پس قتل قبطی در دست او راندند پس در غربت افگندند پس ده سال در
شبانی انداختند پس در بادیه خونخوار افگندند شب تاریک بود و ابر سیاه برخاست
و برق جهیدن و رعد غریدن گرفت و گوسفندان رمیدن گرفت و گرگان در
رسیدند و سرما فرو گرفته و زن را درد زادن گرفت همه اسباب بلا کی موجود شد
موسی صلوات الله علیه در طلب آتش قدم زد گفت انی آنست نارا ناگاه علی الفتوح
ندا از مقصود و مطلوب در رسید یا موسی انی انا الله برین منوال چون آن برادر را
نظر بر عدم اهلیت خود بر ناشایستگی خود افتاد از خود و از کار خود نا امید شد دل بر
بلا کی خود نهاد اگر وقت فتوح در رسد و در کار کشاده گردد عجب نبود مبارکباد
والسلام بسم الله الرحمن الرحیم مکتوب دوازدهم احادیث آن برادر جمله مطالعه
کرده شد هر چه میشد شوری و غوغای دیگر داشت تا ازین شور و غوغا چه پدید خواهد
آمد انشاء الله تعالی ختم این کار جمال این نسبت بود و حیثیت من کدامی زهد و تقوی

من کدامی خانقاه٭ ساقیا باده بده آتش بزن پشمینه را٭ حدیث اجزای که از شرح مشارق نوشته بود آن مقدار که بیاض سواد بود مطالعه کرده شد موافق خاطر بود معانی بسیار دارد از هر نوعی وجنسی وحالی دران مشغول نشود که علم مشغول کننده است هو شدار او را کار با معلوم افتاده است علم را در گوشه نهد عاقبت بخیر باد٭ بسم الله الرحمن الرحیم مکتوب سیزدهم برادر عزیز امام مولانا مظفر سلام ودعا از کاتب حروف شرف منیری مطالعه کند غرض آنکه پیشتر ازین مکتوب فرستاده شده ودران تاکید بسیار کرد مع ذلک تاکید دیگر کرده میشود ازمی تاکید بسیار دارد در حق حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم در قصهٔ زید وزینب حقتعالی اخبار کرده است وتخشی الناس والله احق ان تخشاه وهارون پیغمبر علیه السلام با جلالت نبوت گفته است فلا تشمت بی الاعداء ومریم مادر عیسی پیغمبر عم در زادن فرزند بی شوهر گفته است یالیتنی مت قبل هذا وکنت نسیا منسیا والسلام لاحول ولاقوة الا بالله العلی العظیم٭ بسم الله الرحمن الرحیم مکتوب چهاردهم مکتوب آن برادر رسید مطالعه کرده شد غوغا وشور هر چه باشد جز فرو بردن دروغ تا زدن راه نیست تا عزیزی گفته است انا الحق گفتن منصور از ناگنجائی بود هر آینه حوصله چون وسیع بود در وی همه بگنجد واگر تنگ بود نگنجد بیرون افتد این نکته در بیناب اصلی قولیست خاطر جمع دارد حقتعالی مبارک گرداند والسلام٭ بسم الله الرحمن الرحیم مکتوب پانزدهم برادر عزیز مولانا مظفر سلام ودعا از کاتب حروف شرف منیری مطالعه کند مولانا حمید الدین ناگوری راست رحمة الله علیه رحمة واسعة دعای گفت گوی انا بحالت کشف٭ هر که گوید از وخطا نبود٭ حاصل اندر زمان استغراق نشاهد روح جز خدا نبود٭ چون سالک را ازین آیه که کل من علیها فان ویبقی وجه ربک ذو الجلال والاکرام کشف شد وحده لاشریک له بروی جلوه کرد جز انا نگوید دیگر چه آید اما چون شحنهٔ غیرت دار سیاست نصب کرده است ومیگوید من صرح بالتوحید فقتله اولی من احیاء غیره میکند که لب بر نه بند٭ بیت زمستی گر بگوید رمز عشقش٭

جز الیش در شریعت دار باشد ٭ حدیث ای برادر آنچه اهل ذکر گفته اند درین باب این
ست که ان اول ما ذکر الله به نفسه هو انا فذکره علی الحقیقة انا وباقی
الاذکار کلها بل جمیع کلام العالم حتی صوت الحیوانات صدا لتلک الکلمة
اعنی انا فما دام الذاکر یسمع من باطنه لا اله الا الله او هو او انت
او ای اسم کان فهو بعد یسمع الصدا فاذا سمع انا ولم یقدر علی
دفعه فهو الذکر الحقیقی واما آنچه می شنواند حق تعالی سالک را نطق
تن او مر او را بلکه نطق جمیع جمادات و نباتات وحیوانات را
این جا به بیند اگر میشنود از ایشان همان ذکری که خود میگوید
پس آن ذکر صدا بود مر ذکر او را و این کشف خیالی بود نه حقیقی واگر
میشنود از ایشان ذکری که مخصوص ست بهر چیزی پس ان کشف صحیح
بود و حقیقی بود برین دو اصل تامل کند این قسم که نبشته بود جمله حل
خواهد شد انشاء الله تعالی حدیث ای برادر آنچه از خمخانه وحدت ترا میخورانند قدح
قدح خوش خوش میخور و بدمستی مکن بشنو که چه میگوید رباعی بر بند زبان که عاشقانش
در عشق منخیر ند گفتار ٭ دیدی که بسکر عشق رمزی ٭ حلاج بگفت و رفت بر دار
هر کرا آن آفتاب اینجا بتافت ٭ آنچه آنجا وعده بود اینجا بیافت ٭ آنچه میخوری
خوش باد او خوشتر باد او مبارک باد اهر روز تشنه تر باد ابیت هست
دریای محبت بی کنار ٭ لاجرم یک تشنگی شد صد هزار ٭ اینجا کار بر قدر همت است هر چند
که همت بلند تر تشنه تر هر که صاحب همت آمد مرد شد همچو خورشید از بلندی فرد شد بیت
هر که از همت درین راه آمده ست ٭ گر گدا ای میکند شاه آمده ست ٭ حدیث بار وقت
باید کشید رونده را چاره نیست و در قهر و لطف پرورده باید شد و اگر نه خام ماند آخر کار سالک
همین ست نه تنها تر ست بیت تا نگردی نقطهٔ درد ای پسر ٭ کی توان خواندن ترا مرد ای پسر ٭

سرد و گرم زمانه ناخورده * نرسی بر در سرا پرده * ای برادر این همه که با سالک میرود
برای برداشتن غیر میرود از میان تار و زبر و نه پخته تر گردد نه بهر هلاک وی خاطر
جمع دار رباعی در محبت تا که غیری ماندت * در درون کعبه دیری ماندت * چون
نماند در دل از اغیار نام * پرده از محبوب برخیزد تمام * اینجا تا رسد که بنظر بگوئی
غیر کجاست غیر مجازی خواسته ام نه حقیقی حدیث ای برادر مکاشفات را نهایت
نیست چون از عالم بی نهایت است در تحریر چون گنجد و در عبارت چون آید چنانکه
گفت رباعی شرح دادن حال عاشق جاودان * از عبارت برتر است و از بیان *
گر زبان گردد درگیتی سالها * هم نیارد داد شرح این حالها * حدیث ای برادر جرعه
از دریای بی نهایت خوردن و فرو بردن و لب پاک کردن دشوار دشوار است
کوهها در عدم شوند بیچاره آدمی که باشد ولیکن چون بدو رسد دریا قطره بود
ازینجاست که گفت امام شبلی رحمة الله علیه رب زدنی تحیرا چون مست شد تشنه
تر شد هر چند خورد دلق انداخت انیست که گفته رباعی ست مستم مرا شراب دهید * خرقه
وسجاده ام بآب دهید * گر محبت ذره پیدا شود * کوه از نیروی او دریا شود *
حدیث چون کسی با بلا خو گرفت بلا عیش گشت بدین جهت میتواند که دریا فرو برد
و از جای نجنبد ازینجاست که گفت بیت هر بلائی که جان نماید ازو * ار یکی در هزار
نماید ازو * حدیث ای برادر در راه توحید که دین مردان است دریا محیط است
آنجا علم و عقل غرق شوند بنشین از کجا و گفتن از کجا هر که درین دریا افتاد در عالم حیرت افتاده
است که گفت فرد قطره کو غرقه دریا بود * هر دو کونش جز خدا اسود الود * عزیزی دیگر
خوش گفته است مثنوی شبی در خود نگه کردم جمال کبریا دیدم * پس از خود چون بخود رفتم
همه ملک بقا دیدم * مرا در عالم ناسوت چشم عقل بود آنگه * چو در لاهوت پیوستم همه گم
تا جها دیدم * محیطی یافتم گوهر یکی قطره است نفس کل * شدم در حضرتی کانجا همه

شاهان گدا دیدم ؛ تجلی کرد نور قدس و من از دیدهٔ باطن ؛ نظر در هر چه میکردم همه
عالم خدا دیدم ؛ نه من بی او نه او بی من خود او را من دو چون گویم ؛ که درین
یکی گویان دو گفتن ناروا دیدم ؛ انا الحق گفتم آنجا من طفیلی شد همه گویم ؛ ولے
با آنهمه خود را طفیلے مصطفے دیدم ؛ مگو با من چه دین داری خوشم با دین توحیدش ؛
همین دین بر صواب آمد دگر دین ها خطا دیدم ؛ حدیث ای برادر هر چند از فیض رحمتی
وسعت کل شئی صب در حق خویش بشنیر یعنی عجز و نیاز و خواری اضعاف و مضاعف
بیش کنی و همه از انجا بینی نه از کار خویش بیت هر هدیه که داری ای تو درویش ؛
آن هدیه حق شمر نه از گدیهٔ خویش ؛ تا بسلامت بگذری و زخم نخوری عزیزی دیگر
گوید بیت عزت چو ورا شاید نی هیچ شک ای سالک ؛ در کون و مکان
مارا جز خوار نباید . بیت دیگر نیز گفته است رباعی هر کسکه ذلیل کرد خود را
؛ انه بر نظرش همه ذلیل است ؛ عاشق ز برای عز معشوق ؛ در دینی و آخرت
ذلیل است ؛ حدیث یک شرط این کار قناعت است هر کرا قناعت نبود او را
در بازار باید رفت و او را با این حدیث چه کار قناعت ملکی است که از و ملکی بیشتر
نه چنانکه گفته است رباعی هیچ کس را در جهان بجوهره ؛ از قناعت نیست ملکی بیشتر ؛ هر که
در راه قناعت فرد شد ؛ ملک دنیا بر دل و سرد شد ؛ حدیث رعایت حقوق بر قدر
امکان شرط است تا بسلامت بگذری تا در طور عقل است راست رفتن است و راست
گفتن است و در راست رفتن بی شبه خرید بود نه نقصان نه بینی هر که راه راست
میرود بمنزل میرسد از ینجاست که گفت رباعی هر که در راه محمد ره نیافت ؛ تا ابد
گردی ازین درگه نیافت ؛ دولت آنجا جو و دین آنجا طلب ؛ مرجع اهل الیقین آنجا طلب
ای برادر آنچه از بعضے منقول است که از سکر و غلبهٔ عزیزی افتاده است ایشان دران
معذور اند اما پسندیده روش میان این طائفه اینست که میگوید الاستقامة

لی الله بمعه لقصع کتمان السر یعنی کتمان سر التوحید و ما لا یحل کشفه قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله مؤید این حرف است در ضمنی عزیزی میگوید مثنوی او دلیل ابلیس تراو مجوی + از زبان او بس تو یاوه مگوی + هرچه او گفت راز مطلق دان + هرچه او کرد کردهٔ حق دان + خاک او باش بادشاهی کن + آن او باش هرچه خواهی کن + هر که چون خاک نیست بر در او + گر فرشته است خاک بر سر او + ازینجا معلوم میشود که بعضے نااہل و فضول بگمان فاسد بهوا و جهل خود در راه محمدی نمیروند لاجرم ازین حدیث بوئی نصیب ایشان نه راست رفتن بی رهبر محال است ازینجاست که گفت رباعی کور هرگز کے تواند رفت راست + بی عصا کش کور را رفتن خطاست + راه دور است پر ز آفت ای پسر + راه رو را می بباید راه بر + در مکتوب آن برادر احادیث بسیار بود چون این قصه دراز است بپایان کی رسد بیت شب رفت حدیث ما بپایان نرسید + شب را چه گنه حدیث ما بود دراز + بدین مقدار که نبشته شده است ان شاء الله تعالی غرض حاصل خواهد شد چنانکه گفته است هر جا که کس است یک حرف بس است والسلام بسم الله الرحمن الرحیم مکتوب شانزدهم برادر اعز امام مظفر سلام و دعا از فقیر حقیر شرف منیری مطالعه کند و مقرر آن برادر گردد خاطر بجانب آن برادر متعلق بود نباید که در کار آن برادر خللی افتد و مانعی و صارفی در میان آید چون مکتوب آن برادر بکیف و مشرح رسید مطالعه افتاد بحمد الله همه بخیر بود و همه موافق خاطر این فقیر بود و احادیث که در باب شنید و دید خود نبشته بود همه مقدمات و معانی بر سنن معلوم روندگان و سالکان بود لحمد لله علی ذلک امید است که کارها آن برادر درین راه است روز بروز مزید گردد اما روندهٔ این راه را انواع امتحانات بود که آنرا کشف و کرامات خوانده اند نهار آن بت و زنار است خود شمرد ما زاغ البصر و ما طغی فراموش نکنند و راه دیگر و کر بر آن برادر کشاده اند بحمد الله عجائب و غرائب از عالم ملکوت به دید خواهد آمد که آسمان و زمین با آن نتواند شنید مگر دل هر آئینه

بار رستم را هم رخش رستم کشد قوی دل باشد همه را فرو برد و دل مرید نعره زند کار طالب حق
این ست دران هیچ باکی نکند اگرچه غالب آید که مغلوبی بود هلاک بود و آنچه انوار از جانب
زمین ظاهر میگردد سفلی و ملکی است یعنی گذشتن است از سفلی و ملکی و آنچه از جانب آسمان
ظاهر میشود علوی و ملکوتی ست یعنی ترقی است از ملک و ملکوت و آنچه آفتاب و ماهتاب
را تمام دیده است آن دل است که منور شده است دوگانه شکر بگذارد و از ظلمات
بشریت میگذرد ان شاء الله تعالی کلی بگذرد و در صحرای دل افتد گردشش تمام شود و روش
پیش آید و آنکه غسل میکند قوی کاری داند و فوائد آن مشاهده شده است و در ذکر
گفتن بنوعی و وجهی تقصیر نبود اگر از ذکر شغل مذکور حاصل گردد دولتی داند و غنیمتی شمرد
و ذاکر را اصل کار گرسنگی ست هرچند شکم خالی تر ذوق و فوائد ذکر غالب تر و
ظاهر تر اگر یک روزه طی تواند کرد تقصیر نکند و از ضعیف شدن قالب نترسد
که مضرت نباشد از آن برادر این کار آید ای برادر فوائد گرسنگی در تحریر و تقریر
نیاید و اینکار بی گرسنگی دست ندهد معائنه خواهد کرد و آنکه نبشته بود این زمان مطالعه
شرح آداب المریدین طاقت ندارم زاهد را همین پیش آمده ست نزدیک است
که هلاک شود ای برادر این زمان مطالعه دیگر هست ان شاء الله تعالی بعد ازین مطالعه
دیگر خواهد شد و مفهوم دیگر خواهد شد بجز و دیگر محمد قلندر برده است ان شاء الله تعالی
برسد و آنکه نبشته بود خواجه خضر را دیده ست که گوئی بالا گفت من دوگانه گذارده است
شکر باگذارد که آن بشارت ست که اینکار مر آن برادر را راست گردد ان شاء الله تعالی
و آنچه از خوف شر شیطان و مکر نفس نبشته بود اما این زمان آن برادر درین عالم و
درینکار آشنا شد مدخل شیطان و مکر نفس بشناخت ان شاء الله تعالی تشویش نخواهد شد
با این هم معوذتین خواندن عادت کند و آنکه نبشته بود روائح طیبه میبا بم که در عالم
محسوس نیست ای برادر آن ملکوتی ست آنرا بو ملک مانند و مثل کجا باشد تعجیل

نبشته شده است چندان شرح نکرده شده هست والسلام بسم الله الرحمن الرحیم مکتوب
هفده هم امام مظفر بداند اللهم لا مانع لما اعطیت بیت چون نیستی تو شد محقق نخیزد زهی
نعرهٔ انا الحق ٭ اینجاست نهایت طریقت ها اینست خلاصهٔ حقیقت ٭ احادیث
آن برادر جمله مطالعه افتاد قاضی زاهد هم حاضر بود او نیز مطالعه کرد ای برادر هوشیار
باش و بیدار باش اگر درین تماشاها و نمایشها کسی را توقف افتد افرایت من اتخذ
الهه هواه او را پیش آید و در دائرهٔ لا در بند زبان الا مقید گردد زبان الا دانی کیست
آنرا که ابلیس گویند از وی بشنو چه میگوید بیت معشوق مرا گفت نشین بر در من ٭
بگذار درون هر که ندارد سر من ٭ ای برادر بعد قطع عقبات در تماشاء عالم ملکوت
بسیار کسانرا او زده است و ایشان را گمان آنکه بمقصود راه یافتیم اینست
که گفت رباعی افگند دلم رخت بمنزل گاهی ٭ کانجا نبرد بصد دلیل آن راهی ٭
چون من دو هزار عاشق اندر ماهی ٭ میکشته شدند و بر نیاید آهی ٭ اما ارباب
همت و اصحاب معرفت این تخته را در مکتب ما زاغ البصر و ما طغی درست کرده اند
ملک ملکوت اشیا را که سیر تواند کرد منزل همتم بعالم قدس کی قدم گاه جبرئیل بود
سبحان الله زهی همت یکی در کار آن سر مهجوران نظر کن و بشنو که در زاد الارواح
آورده است قال وهب ابن منبه رضی الله عنه قرأت فی بعض الکتب ان ابلیس لقی
موسی علیه السلام عند الطور فقال موسی لابلیس بئس ما فعلت اذ لم تسجد لادم فقال
ابلیس ما اردت ان ارجع عن دعوی المحبة فاکون شاکا انی ادعیت محبة فلم ار ان
اسجد لسواه فاخترت العقوبة علی کذبی وانت ادعیت محبة فقال لک انظر الی
الجبل فان استقر مکانه فسوف ترانی فنظرت ولو غمضت عینیک لرأیته اهل محبت
و ذوق را اینجا کارهاست و سرهاست بدین نظر ست که عین القضاة رحمة الله علیه
میگوید تو چه دانی که ابلیس کیست جبرئیل صفتی باید که ذره دیده در کار او نظر کند از ینمعنی

گفته است بیت سر باخته آن بود وز سجدهٔ غیر آزاد + گر مرد رهی او نی کم از آتش تیاید بدو + وقتی
یکی از اهل حیرت طلب دل خود کرد در باطن او فرو خواندند که ای مدعی کذاب دل را طلب یا ما را
بیت یکی در در و مزن بدین طریقی + یک یک برخون اگر حریفی + ای برادر آنکه گفته اند
من منع عن النظر تسلی بالاثر آن جای آید که محبوب غیب پذیر بود اما چون محبوب غیب
پذیر نبود نظر بر اثر اینجا جفا بود چنانکه گفت بیت چون نبود دیدار یوسف با حضر + در نباید
هیچ پیوندی دگر + اصحاب محبت بیش دانند که در عالم محبت چهاست چون یوسف
پیغمبر علیه السلام را دیده نیز برفت تا چنانکه او را ندید برادران را نیز ندید چون بوی
پیراهن یوسف علیه السلام باز آمد دیده نیز باز آمد ازینمعنی گفته است بیت هر که
او را یوسف گم کرده نیست + گرچه ایمان آورد آورده نیست + حدیث برادر
فخر الدین نوشته بود قال النبی صلی الله علیه وسلم خلق الله الخلق من ظلمة ثم رش
علیه من نوره بحکم این حدیث ای برادر خلقت جمله مخلوقات از ظلمت بود چون
رشش علیه من نوره شد هر یکی بر قدر قابلیت خود نور اقتباس کرد و منور شد
برسبیل اینمعنی تمام مخلوقات ذرات نور جمال الله اند و هر انواری که مخلوقات
را هست مستعار نور جمال نور الله هست الله نور السموات والارض اینجا
جلوه گری کند مولانا روم راست قطعه ماه رویان جهان از حسن ما
دزدیده اند + ذرهٔ دزدیده اند از حسن و از احسان ما + عاقبت این ماه رویان
کاه رویان میشوند + حال دزدان این بود در حضرت سلطان ما + روز رشد
ای خاکیان دزدیده ها را ز دکنید + خاک را نور از کجا حسن از کجا ای جان ما +
حدیث مسلمانی دیگر است و مسلمانی دیگر همچنین هست همه منافقان در ظاهر مسلمان
بودند ولی چون مسلمانی ندانستند با کافران برابر آمدند اینست که گفت قطعه
سالکا اسلام گر آسان بدی + هر کسی چون شبلی و ادهم شدی + تا نگردی تو مسلمان

از درون ٭ کی توانی شد مسلمان از برون ٭ حدیث روزی ابلیس از خواجه منصور حلاج سوال کرد که یا منصور ابلیس یکبار انا گفت مردود شد و منصور هزار بار هر روز انا میگوید و مقرب میگردد فرق چیست میان آن انا و این انا خواجه منصور جواب گفت که ابلیس انا را با خود اضافت کرد و منصور انا را با خدا اضافت کرد لاجرم منصور ازین انا مقرب گشت و ابلیس ازان انا مردود شد اینست که گفت قطعه گفت فرعونی انا الحق گشت پست ٭ گفت منصوری انا الحق او برست ٭ آن انا را لعنة الله در عقیب ٭ وین انا را رحمة الله ای حبیب ٭ حدیث سعادت عظیم دان که عاشق خود را در معشوق گم کند هر چه گوید بزبان دوست گوید و هرچه بشنود بگوش دوست بشنود و کردهٔ او کردهٔ حق شمارد بیت کار که کنی تو درمیان نه ٭ آن کردهٔ حق بود یقین دان ٭ بسم الله الرحمن الرحیم مکتوب هشتم برادر اعز امام مظفر سلام و دعا از کاتب حروف شرف منیری مطالعه کند فریدید حدیث آن برادر رسانید مطالعه افتاد ای برادر نوشتن و گفتن همه برون پرده است و درون پرده اینست که گفت رباعی چون سر ازل طعمه ابدال شود ٭ این جمله قیل و قال پامال شود ٭ هم مفتی شرع را جگر خون گردد ٭ هم خواجه عقل را زبان لال شود ٭ و دیگر آن برادر بر قانون و اصول اینکار مطلع گشته است حاجت نبشتن ازینجانب کمتر مانده است چنانکه گفته است بیت رهبرت اول اگرچه یاد بود ٭ رسد آنجا که یاد باد بود ٭ معهذا از کار و بار خویش هرچه غامض باشد بنویسد مگر دران باب چیزی احتیاج افتد نبشته آید از جانب کاتب وصیت این مقدار است که اصبت فالزم والسلام بسم الله الرحمن الرحیم مکتوب نوزدهم احادیث آن برادر جمله مطالعه افتاد بخیر بود مبارک باد اما هوشیار باید بود آنکه از خواجه بایزید قدس الله سره العزیز نقل است انسلخت نفسی کما ینسلخ الحیة من جلدها ثم نظرت فاذا انا هو ما دلست ای کانه هو لا انه هو تحقیقا و فرق بین قولنا هو هو و بین قولنا کانه هو کما ان الشاعر تارة یقول کانی من اهوی و تارة یقول انا من اهوا

وہذہ بمنزلة قدم فان من لیس له قدم راسخ فی المعقولات ربما لا یتمیز له احدہما عن الآخرة
فنظر الی کمال ذاته وقد تزین بما یلاقیه من حلیة الحق فظن انه هو فیقول انا الحق وهو غالط غلط
النصاری حیث راوا ذلک فی ذات عیسی علیه السلام فقالوا هو الاله وحیث یطلق الاتحا
یقال هو هو لا یکون الا بطریق التوسع والتجوز اللائق بعبارة الصوفیة والشعراء فانهم لاجل
تحسین موقع الکلام من الافهام یکون بسبیل الاستعارة کما یقول الشاعر انا من اهوی ومن
اهوی انا وذلک ماؤل عند الشاعر فانه لا یعنی به انه هو تحقیقا بل کانه هو فانه مستغرق الهم
به کما یکون مستغرق الهم بنفسه فیعبر عن هذه الحالة بالاتحاد علی سبیل التجوز والتوسع خواجه سنائی
راست علیه الرحمة رباعی وصف او زیر علم نیر و نیست ؛ هرچه در چشمت آمد آن
او نیست ؛ وانچه نزد تو بیش ازان ره نیست ؛ غایت وہم تست الله نیست ؛
این جمله از تقریر امام غزالی رحمة الله علیه نبشته شده است نقل از شرح اسماء الحسنی امام
غزالی رحمة الله علیه میگوید الحق هو فی مقابلة الباطل والاشیاء تتبین باضدادہا و
کل ما عبر عنه فاما باطل مطلقا واما حق مطلقا واما حق من وجه واما باطل من وجه فالممتنع
بذاته هو الباطل مطلقا والواجب بذاته هو الحق مطلقا والممکن بذاته هو حق من وجه باطل
من وجه فهو من حیث ذاته لا وجود له فهو باطل وهو من جهة غیره مستفید الوجود فهو من وجه الذی
یکون مستفید الوجود موجود فهو من ذلک الوجه حق ومن جهة نفسه باطل وهو کذلک ازلا وابدا
من حیث ذاته لا یستحق الوجود ومن جهة غیره یستحق الوجود فهو باطل بذاته حق بغیره وعند هذا
یعرف ان الحق المطلق هو الموجود الحقیقی بذاته الذی منه کل حق حقیقته حظ العبد من هذا الاسم
ان یری نفسه باطلا ولا یری غیر الله حقا والعبد وان کان حقا فلیس حقا بنفسه بل هو حق
بالله فانه موجود به لا بذاته بل هو بذاته باطل لولا ایجاد الحق له چون آن بزرگ در این نوع پیش آمده
است من عرف الله طال لسانه باید که گفت و شنید بر قانون و اصول بود و
از قانون و اصول تجاوز نکند اعلم بعقل باقیست بنا بر آن این نوشته شده است

بالجمله

مطالعه کنند والسلام بسم الله الرحمن الرحیم مکتوب بست و سیوم برادر اعزّ مولانا مظفر
هر نفس کافر مظفر باد بالنبی و آله الامجاد سلام و دعا از کاتب حروف منیری مطالعه
کنند و مقرر آن برادر باد که مکتوب آن برادر مشتمل بر احادیث بعد رفتن مولانا
تقی الدین رسیده بود مطالعه افتاد کیفیت تمام معلوم گشت ای برادر چون
پالوث حدوث دعوی قدس و طهارت که حضرت عزت او را بشاید در عالم
ما ممتنع الوجود است پس یقین باید دانستن که پاکی از لوث و حدوث یا در قدم است
یا در عدم ازینجا همانست که آن عارف گفته است عدمًا لا وجود له محدث را چون
بقدیم راه نیست عدم شده بعزیزی دیگر میگوید مثنوی چون قدس خدای
لایزال است ٭ پس دم زدنی کرا مجال است ٭ دعوی کمال مر بشر را ٭ در عالم قدس
او محال است ٭ پالوث حدوث دعوی قدس ٭ هر کس که کند از و ضلال است ٭
پس هر آئینه بشر را بر قدر استعداد خود و قابلیت خود بیش نتواند بود و استعداد
و قابلیت قسمت ازلی ست بسعی و کوشش بنده را آن مقدار ظاهر شود که
قسمت شده است همین بیش نیست اما چه چاره ای برادر دعای بزرگان آیت
اللهم لا مانع لما اعطیت اگر هژده هزار عالم جمع شوند چون خداوند جل و علا بنده را
مرتبه و محلی در دنیا یا در عقبی نهاده بود باز نتواند کرد اعتقاد برین محکم کن و
باک مدار اگرچه کونین بر در تو آید آورده خود چه باشد و قصه مادر از بهت
جمله میدانند آنرا چه نویسم در کار خود باید که صادق باشد در سعی و کوشش
بحکم شرع جد جهد نماید و برین آیة تامل کند قال الله تعالی قل ان کنتم تحبون
الله فاتبعونی یحببکم الله یغفر لکم ذنوبکم عزیزی گوید مثنوی خیال است
اینکه بی شرع و طریقت ٭ کشایندت همی راه حقیقت ٭ طریقت بی
شریعت نیست حاصل ٭ حقیقت بی طریقت نیست حاصل ٭ بیکدیگر تعلق هر سه

دارد؛ کسی شان تفرقه کردن نیارد؛ عاقبت وخاتمت بخیر باد آمین بسم الله الرحمن الرحیم
مکتوب بست ویکم برادر اعز امام مظفر اعز الله بحیته سلام ودعا از کاتب حروف
مطالعه کند غرض آنکه مکتوب آن برادر مشتمل باحادیث رسید مطالعه کرده شد و
بر مقصود اطلاع یافته بحمد الله شکر بر آن برادر واجب است که حقتعالی آن برادر را
چنانچه اوست بدو نمود تا از وی بکلی ببرید و بیزار شد و دشمن گرفت و بریدن از خود
و دشمن گرفتن از نفس خود بشارت است بحجت حق سبحانه وتعالی و دلیل است بر گشاده
شدن کار و بار مردان که همه را فتح باب همین بوده است که او را چنانچه اوست بدو نموده الله
تا از خود بریده و بدو پیوسته است و آنکه نبشته بود که یکی شیخ میگوید و یکی مخدوم میگوید و یکی
مرد دین میگوید و یکی میگوید که ببرکت قدم تو چنین و چنین کار شد ای برادر چون ترا چنانچه
بود بتو نمودند اگر هزار چنین و چنین بگویند و بنویسند هرگز بر آن فریفته نشوی لیس الخبر کالمعاینة
این دعا در آن محل بخواند اللهم اجعلنی خیرا مما یظنون ولا تواخذنی بما یقولون واغفرلی
مما لا یعلمون اهل معرفت را از مدح و قدح خلق چه زیان که نزدیک ایشان مدح
و قدح خلق هر دو یکی است نه ممدوح خلق ممدوح است و نه مذموم خلق مذموم است
پس خاطر ازین قسم فارغ دارد و در کار خود باشد تا روز بروز مزید بود زنهار کاشفتگی
کردن و سبکی نمودن نشاند در صحبت آن برادر چندین کسان مشغول اند همه را ازیان
دارد آنچه حقتعالی نصیب آن قسمت برادر کرده است همانست لاینقص ولا یزید
چون چندین کسان بسبب آن برادر درین کار آمده اند باید که بنسبت ایشان کند
آنچه کند و بنسبت ایشان بگوید و بشنود و آنچه خود با حقتعالی دارد چنانچه عزیزی
گفته است با شرع هوشیار باش و با حق دیوانه با عشق آشنا باش و با عقل بیگانه
و از خواجه یحیی معاذ رازی نیز منقول است که گفته است در ملا گویم ای خداوند
من و در خلا گویم ای دوست من و در وحدت گویم ای من هر سه طرف

راست سیر رود و این طریق پسندیده است و مقبول همه هست ارباب معرفت و اصحاب بصیرت
همه این گفته اند که بهر مقامی که برسی و بهر مرتبه که در آئی باید که مقلد شرع باشی و دیگر آنکه مسعود
مکتوب نوشته بود و رساله نیز فرستاده که در خلوت نوشته ام حاسدان در کمین اند
هشیار باید بود و را نیز هشیار باید کرد که این قسم ازین زمان مشهور شده هست چنانکه
می شنود عاقبت و خاتمت بخیر باد والحمد لله دائما والله اعلم بالصواب بسم الله الرحمن الرحیم
مکتوب بیست و دوم قطعه من پاک باز عشقم تخم غرض نکارم پشت و پناه
بقدم پشت طمع نخارم نی بند خلق باشم نے از کسی هراسم مرغ کشاده بالم
ترس قفس ندارم مکتوب آن برادر متواتر میرسد و مطالعه کرده میشود نیک
موافق خاطر و مقبول دل می آید مزید باد بلند همتی آن برادر بقرائن احوال و تقریر
اقوال خود معلوم شده مع هذا تاکیدا و تحریصا لطلب الزیادة نبشته می آید ای
برادر فی المثل اگر هر دو عالم را بر در تو آرند و گویند تراست هر تصرف که خواهی
بکن هشیار باش تا از انچه فوق دنیا و آخرتست محجوب نگردد و قطع طریق نشود
همان گوید که عارفان گفته اند بیت دنیا ست بلا خانهٔ و عقبی هوس آباد ما حاصل
این هر دو بیکجو نستانیم و ازینجاست که سلطان بایزید بسطامی که سلطان عارفان
در عهد خود بود قدس سره فرموده هست لو اعطاک روحانیة عیسی و نجوی موسی
و خلة ابراهیم صلوة الله علیه فاطلب ما وراء ذلک فان فی خزائن عظمته ما وراء ذلک
کثیرا کثیرا هر آئینه چون مطلوب نامتناهی بود طلب نامتناهی بود پس رونده را که
بقدم نامتناهی سیر رود در هر زمانی مزید قوت بباید خواست تا از مرتبهٔ که در آنست
برتر آید و بمرتبهٔ که فوق آنست اندر آید عزیزی اینجا گفته هست که فرمان قل رب زدنی
علما حضرت رسالت پناه را صلی الله علیه و سلم اشارت برین هست اینجا عقل خواهد که
در آید و راه زند گوید محدث را نزد قدیم اعلی برآمدن و ممکن را در سرا پرده

واجب الوجود درآمدن راه نیست الحذر الحذر یا ایها المادر والمدر آخر نشنیدهٔ **بیت**
در جام نیاید ای پسر بحر + رو عشوه مخر که بیشمار است + اما عشق در گوش جان میگوید
لاتقنطوا من رحمة الله همین اظهار عشق در وجود از لست ترا العشق فالسابقة
للسابقة و آتش سوزان سلوک در دل نهادن امر است ترا الطلب ازینجا گفته است
قطعه برخیز دلا بعشق صادق + در راه طلب یکی قدم زن + بر بام فلک برای تهمت +
بر سدرهٔ منتهی علم زن + وانگاه بعون حضرت او + بگذر ز حدوث بر قدم زن +
واین خلاف میان عقل و عشق از انست که در طور عقل تقسیم مستحیل و ناممکن است
و در طور عشق این تقسیم مستحیل نیست بلکه همه ممکن است ازینجا که عشق را اگر رنگ میگویند یعنی نزدیک
او در قبول منع و عطا جفا و وفا همه یکی است این دقیقه نگاه دارد حدیث برای فخر الدین
مکتوب فرستاده شده است و طاقیه مالیده از سر خویش برساند و بعضی یاران
که ایشان را مکتوب نرسیده بود دل ماندگی میکردند ایشان را نیز نوشته شده است
برساند جمله یاران را سلام و دعا برساند این زمان پیری غلبه کرده است و نظر
فتور پذیر رفته و دست نیز میلرزد برای همه نوشتن نمیتواند عاقبت آن برادر بخیر باد
والسلام بسم الله الرحمن الرحیم **مکتوب بست و سوم** برادر اعز امام مولانا
مظفر بر نفس کافر منصور باد سلام و دعا از کاتب حروف مطالعه کند و در کار و بار
خویش جدو جهد نماید تا روز بروز قدم در فقر بیش رود و بمرتبه از مراتب سالکان بر آید
انشاء الله تعالی کار در فقر مستقیم گردد چون کار در فقر مستقیم گشت بی ساقی و
بی شرابی مست گشت و بی تخت و بی کلاه کیخسرو و کیقباد گشت انیست که گفت **بیت**
بی ساقی و بی شراب مستم + بی تخت و کلاه کیقبادم + فائده از منازل
السائرین فان قیل هل یوصف الله تعالی بالعشق ام لا و هل یوصف العبد
بعشق الحق ام لا قلنا اذا فسرنا العشق بانه مجاوزة الحد بالمحبة فالحق

لایوصف سبحانه مجاوزة الحد فلا یوصف بالعشق ولو جمع محاب الخلق کلهم لشخص واحد لم یبلغ ذلک استحقاق قدر محبة الحق فلا یقال ان عبدا او احدا جاوز الحد فی محبة الله ولا یوصف الحق بانه یعشق بهذا المعنی وهذا قول المشائخ ولکن اذا فسرنا العشق بانه مجاوزة حد العبد فی محبة الله له فهو حق وکذالک لو فسرناه بانه مجاوزة حد العبد فی محبة الله له فهو حق ایضاً ویوصف الله تعالے بالعشق بهذا المعنے یوصف العبد به کما ذکرنا حاصل ازین تقریر این می آید که تجاوز از جانب بنده هست که بنده چون خداوند را دوست داشت بنده از مقام بندگی تجاوز کرد بمقام محبی رسیده و چون خداوند بنده را دوست داشت بنده از مقام بندگی تجاوز کرد بمقام محبوبی رسیده در یحبهم ویحبونه این معنی حاصل است تا عزیزی یحبهم ویحبونه را دو عشق نام کرده است فائده نزدیک محققان تمامت حروف مقطعات اشارة با عشق است در شرح اسماء الحسنی مولانا حمید الدین ناگوری رحمة الله علیه همین آورده است و در کتابے از کتب منزله آورده ست لایزال العبد یذکرنی حتی عشقنی وعشقته عاقبت وخاتمت بخیر باد بسم الله الرحمن الرحیم مکتوب بست وچهارم امام مظفر بعد از مطالعه سلام ودعا این ابیات خواجه عطار رحمة الله علیه را نظر کند ابیات سالک راحت طلب ریحان راه ٭ پیش روح آمد بصد دل روح خواه گفت ای عکس ز خورشید جلال ٭ پرتوی از آفتاب لایزال ٭ هرچه در توحید مطلق آمده هست ٭ آنهمه در تو محقق آمده هست ٭ چون برونی تو ز عقل و معرفت ٭ لوئی تو در شرح آمی ونی در صفت ٭ نیست بالا از تو مخلوقی دیگر ٭ نیست بیرونی تو معشوقی دیگر وتامل شافی کند در رموز و اشارة این بیتها بر قانون فهم کند تا بداند که بیرون تو نیست هرچه هست پس هرچه طلبی در خود طلب و اگر برین شاهد خواهی از قرآن بشنو وفی انفسکم افلا تبصرون و ازین بیت نیز فهم کن فرد آدم اول سوی هر ذره شتافت ٭

تا نجوید او ره نیافت او را نیافت ٭ وانکه گفت نیز ساهمین است بیت انچه تو گم کرده کرده

هست اندر تو تو خود را پرده ٭ و نحن اقرب الیه من حبل الورید موید این معنی است انکس را

که اهل اینمعنی است اهل صورت را درین ره گذر نیست اینست که گفت بیت اینهمه علم

جسم مختصر ست ٭ علم رفتن براه حق دگر ست ٭ دیگر آنکه هیچکس را از هژده هزار

عالم نگفت و نفخت فیه من روحی مگر آدم را تا از ان سر مسجود ملائکه آمد و شایسته خلافت

گشت و گرنه آب و خاک را این مرتبه از کجا ازینجا گفت رباعی خاک را چون کار با پاک

او فتاد ٭ پیش آدم عرش در خاک او فتاد ٭ آسمان و عرش و عنصر جیست پوست ٭

خاک الحق جمله را مغز نکوست ٭ ازینجا قلم بیشتر نتواند شد که راه بیچا بیچ است چنانکه

گفت رباعی چرخ میخواهد که این سر بی برد ٭ او بسر گردانی این سر کی برد ٭ کنج خود

در قعر جانش پست کرد ٭ تا کسی انجا نیارد دست کرد ٭ عزیزی عذر خواسته است

بیت ای دریغا هرچه گفتم هیچ بود ٭ دیده کور را ه بیچا بیچ بود ٭ عاقبت و

خاتمت بخیر باد فائده از تفسیر لطائف یقال العابد یوثر بنیاه غیره و العارف یوثر

بالجنة غیره و عزیز من لا یطلب من الحق لنفسه شیئا لا فی الدنیا من المال و الجاه و لا فی

الجنة من الافضال و لا منه ایضا ذرة من الاقبال و الاحوال و الوصال کذا وصف

الفقیر یکون بسقوط کل ارب فائده المحبة توجب تقدیم مراد حبیبک علی محبوب نفسک

فمن لم یوثر محبوب ربه علی محبوب نفسه انسلخ من محبته ٭ و من خلا من محبة الله

وقع فی الشق الآخر فائده ای برادر چون حق حضرت اوست انچه جز اوست باطل

بود و باطل حق را کی قابل بود حاصل الامر اینست وجود حق هست و عدم باطل و

امکان که درمیان وجود و عدم هست از وجهی که بعدم دارد باطل است و از وجهی

که بوجود دارد حق است تو اگر میتوانی آتش غیرت برافروز و آن ذو الوجهین را

بسوز تا از ورود وی باز رهی فائده ای برادر قسم از برای تاکید محبت را بود

[illegible]

یعنی چون محبت میان دو دوست مؤکد بود در عالم وداد با یکدیگر قسم بود محب محبت عالم
لم یزلی و محبت او لم یزلی در مذهب عشاق عزت لم یزلی راست نه لم یزلی راست
آنچه محب را از شراب محبت مست میکند و لم یزلی را در ولیت میکند پس هستی
خویش هست میکند تا ازو عبارت میکند و بخود اشارة میکند و می گوید انا الحق
سر این معنی ست فائده ای برادر ملک وصال فراخور عاشق نیست زیرا که معشوق
را تکبر و تعزز لازمه ذات ست بی آن اتش میسر نشود و تذلل و تخشع لازمه وجود عاشق بی
از آتش عشق میسر نشود بدین نسبت در اوصاف ضد یکدیگر اند و خود ضدیت
در عالم اوصاف بود و ذلک سر رباعی بیچاره دلم کرد تمنای وصال ٭ بشنید
از عالم عز و جلال ٭ کای عاشق دل شکسته بگذار خیال ٭ در مذهب ما کشتن
تو هست حلال ٭ فائده ای برادر وصل کاری عظیم ست و موعود ست اما ندانم
غیرت معشوق او را در خزانه غیب نهان میدارد یا غیرت معشوق عقل میگوید
از شرقی که مر آن معنی راست عاشقان از خودش نهان میخواهند عشق میگوید که لولو
نیز در بحر نیک عزیز ست از غایت غیرت آن مر آن را در جوف خود میدارد نهان
ای برادر جمله نعیم دنیا و آخرت بدرخواست حاصل شود مگر نعمت وصل که بی درخواست
حاصل شود و بس زیرا که عشق خونخوار ست هر که را الطلب آورد بشمشیر غیرتش
محو کنند مگر خود خود مراد بر سر وقت شکسته افتد و از راه مرحمت گوید ها انا ذا یعنی
را عقل بر نتابد رباعی در مصطبه فتاده بد عاشق زار ٭ با محنت بیشمار و درد
بسیار ٭ با کلبه دل بد به اندر شب تار ٭ تا که بسر وقت وی آمد دلدار ٭ فائده
ای برادر قصه بگذار وصل نه بدرخواست عاشق میسر شود و نه بی درخواست
و مهیا شود اگر بدرخواست عاشق میسر شدی جواب لن ترانی نیامدی اگر بی درخواست
مهیا شدی الرداء کبریائی در میان نبودی حاصل مراد عاشق باید که از وجود

معشوق حاصل شود چه جای درخواست و یا چه جای برخاست فائده هر زمان از عالم محبوب این
خطاب بسمع جان هر یک از عشاق میرسد یا ایها المسافر الی المشرق یا ایها المبادر الی المغرب
یا ایها الناظر الی العلی یا ایها المسارع الی الثری این تطلبها انا ذا فائده ای برادر چون معرفت
تو ترا بدو میرساند قدر تو در دو عالم که داند ۞ مثنوی ۞ ای روی تو مایهٔ امانی ۞ در هر دو جهان
بلس ثانی ۞ در عالم تست جمع گشته ۞ بی هیچ شکی همه معانی ۞ در عین مکانت چو بجویم ۞
چون عین تو هست لامکانی ۞ محبوب قدیم را تو دیدی ۞ در عالم خویشتن عیانی ۞ تو خسرو
عالم نشینی ۞ تو راحت عالم جنانی ۞ یک رمز بگویمت ای نیکو روی ۞ از عالم تو کرا بجانی ۞
بی شبه و نظیر و یار و مثلی ۞ بگذار حدیث خود تو آنی ۞ بسم الله الرحمن الرحیم مکتوب
بیست و پنجم امام مظفر مطالعه کند رباعی ظلم و عدل و خوب و زشت و کفر و دین ۞
از جهان عقل بر خیزد یقین ۞ گر جهان عقل را برهم نهی ۞ ذره ذره عشق گند دست یقین ۞
از رموزها و اشارات این بیتها در یابد فرق میان طور عشق و طور عقل تا بداند که در طور
عقل کاری دیگر هست و در طور عشق کاری دیگر العشق جنون الهی آنچه بر عاقل بود
بر محبوب نبود این مقرر هست اینست که گفت رباعی این دولت بیدلی بهر دل ندهند
وین منزل خفتگان منزل ندهند ۞ در عالم عشق هر آنچه بیدلان راست یک ذره
بصد هزار عاقل ندهند ۞ و این بیت برین اشارة میکند بیت صف عاشقانست
اینجا مده ای فقیه پندم ۞ که شهر بت پرستان نتوان نماز کردن ۞ لا محاله عاشق
بیدل بود و تن بیدل مخاطب نیست این ثابت است ازین قصه بیرون آمد جمله
ابیات و کلمات که هر کسی را دریناب افتاده است چنانکه گفت بیت عاقلان را
شرع تکلیف آمده است ۞ بیدلان را عشق تشریف آمده است ۞ هر آینه چون عشق
جنون الهی بود همین آید او از کجا و تکلیف از کجا مثل است لیس علی الخراب خراج
ای برادر از معلومات تست که تکلیف دائر است بر طور عقل وجوداً و عدماً و آنجا

که طور عشق ست عقل آنجا کجا این جمله که تقریر افتاده است مضمون این حدیث است
که از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم منقول ست ان الله لایواخذ العشاق بما صدر
منهم انچه از عاشق در وجود آید بروی نگیرند که عاشق بیدل بود و بی اختیار بود و انچه کند
بے اختیار او در وجود آید و بے خواست او صادر شود انیست که گفت **مثنوی**
کار عاشق اضطراری او فتد + وان ز فرط دوستداری او فتد + لاجرم
دیوانه را اگرچه خطاست + هرچه میگوید بگستاخی رواست + هرچه از دیوانه
آید در وجود + عفو فرمایند از دیوانه زود + این جمله که تقریر رفت موافق علم است
و هم بزبان علم است هیچ اصلی منقوض نمیشود و هیچ خللی در فروعی هم نمی افتد اما از انجا
که این معنی دقیق ست و ظاهرش منکر مینماید اهل ظاهر قبول نکنند لیکن بر اهل
بصیرت هیچ پوشیده نیست بغایت کشاده است پس اگر مشتی کوران فهم نکنند
ایشان را ازان چه چنانکه گفت **بیت** سور اگر شکر نچیند گو مچین + کور خورشید ار نه بیند
گو مبین + والسلام بسم الله الرحمن الرحیم **مکتوب بست و ششم** **مثنوی**
انرا که چنان جمال باشد + گر ناز کند حلال باشد + در عالم خویش عاشقان را + گر
بار دهد محال باشد + زد منع جمال خوب والله + نقصان نبود کمال باشد + والله المعطی
برادر عزیز امام مظفر اکرام الله بحبه سلام و دعا از کاتب حروف شرف منیری مطالعه
کند غرض آنکه مکتوب آن برادر رسیده مطالعه کرده شد شور و غوغا بسیار بود ای
برادر امام شبلی رحمة الله علیه را چون پرسیدند ما صفة العارف گفت صم بکم عمی
پس ما را ازین شور و غوغا چه سود کند لب بباید بست و در اندوه این حدیث بباید
سوخت و ماتم و مصیبت خود باید داشت روش خداوندان این قصه همین است
تا در دنیا بودند در ماتم و اندوه این حدیث بوده چون از دنیا بیرون رفته اند با این
حدیث و با این اندوه بیرون رفته و امروز در گور خفته اند فردا که از گور

برخیزند با این اندوه و با این حدیث برخیزند و آخر نشنیده که درد چون درد موسی
علیه السلام نه و شوق چون شوق موسی علیه السلام نه و سوز چون سوز موسی علیه السلام
نه و دعا چون دعاء موسی علیه السلام نه و سوال چون سوال موسی علیه السلام نه
جواب چون جواب لن ترانی از این معنی گفت رباعی چون عاشق خاص را از حضرت
پر نور جواب لن ترانی است + ای دوست بدانکه در حق ما چه چونی و چرائی و شبانی است
چون آن دولت موسی علیه السلام را با جلالت رسالت و شرف نبوت مسیر نشد
ضرورت این توقع دیگران را در باقی باید کرد و باندوه و ماتم خود باید ساخت ای برادر
انکه گفته است درد ما ابدیست چه پنداری بر هر زه است از اینجا گفت رباعی
زدرد دین همه پیران ره را + محاسنها بخون دل خضابست + همه مردان دین را
زین مصیبت + جگرها تشنه و دلها کبابست + ای برادر چه گوئی محدث را این بود
که در حضرت او راه یابد از اینجاست که عقل میگوید بیت در جام نیاید ای پسر بحر
رو عشوه مخر که بی شمار است + الحذر الحذر را بیا الماء و المدر اما عشق میگوید بیت
بکش جامی دو سه از باده عشق + بزن دستی بگو معشوقه با ماست + در یحبهم و
یحبونه این سر پیداست آنرا که در عالم عشق شیداست از اینجاست که درویشی گفته است
که این آیه مقدمه مزامیر عشق است که مفهوم از این آیه مر اهل علم و صحو را اگرچه تحابست
اما مفهوم سر این آیه مر اهل عشق را دیگر و آن تعاشق است ای برادر چون خلعت الست
یحبهم و یحبونه با آدمی فرستادند هر آئینه آدمی خسرو عالم کونست و پادشاه جهان امکان
انیست که گفت قطعه آنکس که بیافت وصل او را + در هر دو جهان بکام باشد +
سلطان بود و ز بندگیش + در عرف همین بنام باشد + دست میلزد و نظر در فتور
افتاده بدشواری اینقدر نوشته شده است بسم الله الرحمن الرحیم مکتوب بست
و هفتم برادر اعز مولانا امام مظفر سلام و دعا از کاتب حروف مطالعه کنند

عرض آنکه مکتوب آن برادر بصدر الدین رسانید مطالعه افتاد فریاد بسیار بود ای برادر
در منزلے که قدم نهاده مردان دران منزل در فریاد اند آخر نشنیده شعر قد تحیرت فیک
خذ بیدی یا دلیلا لمن تحیر فیک ؛ آنکه خواجه ابو العباس رحمة الله علیه گفته است هر که
ترا بشناخت دمار از جان خود برآورده همین فریاد ست ای برادر محب وقتی بود که
از محبت چندان فریاد کند که دوزخیان از وی رحمت آید بر تو بهشتیان را هم رحم
نیامده ست چندان فریاد چیست ای برادر آتش دوزخ تن بسوزد و آتش محبت
جان بسوزد شمشیر غازیان با جان کافران آن نکند که آتش محبت با جان محبان کند
بیت خاکی از مردم بماند یادگار ؛ از وجود عاشقان خاکستری ؛ چون سنت این
حدیث چنین رفته است لابد بباید سوخت و خاکستر باید شد بفریاد نخواهند گذاشت
بجز رضا و تسلیم راه دیگر نیست جز سوختن و خاکستر شدن و انه المحبة لاتبقی ولاتذر
والله اعلم بالصواب بسم الله الرحمن الرحیم مکتوب بست و هشتم امام مظفر
بشنو این دو حدیث هر دلی را که بنور خود منور گردانید آن دل بحق عین گشت خلوت
و عزلت او را مسلم شد بی تفرقه خداوند جل و علا در صفات بی شبهه صادق است
اما اثر آن صفت مظهر طلب مستعدی که مقتضای حکمت اینست تا آنجا ظاهر گردد دل
آن برادر مظهر مستعد شده بود ظاهر شد صفت موحد حقیقی اینست که در جمیع امور قلیلا وکثیرا
هرچه او را پیش آید رجوع کند او بحق وگرنه تعدد و تکثر ثابت شود موسی پیغمبر علیه السلام
را فرمان بود اگر علف ستور طلبی و یا نمک دیگ از من طلب اما در صفت عارف آورده
اند که امام شبلی رحمة الله علیه را گفته اند که عارفان کیانند و صفت عارفان چیست
گفت صم بکم عمی او را گفتند این صفت الکافرین فقال الکافر صم عن سماع الحق
بکم عن قول الحق عمی عن رؤیة الحق والعارفون صم بکم عمی عن غیر الحق نماز و روزه
فرموده من است الهام فرموده حق ست و بی شبهه فرموده حق معتقد هم بود

سورۂ چند که در وظیفه قیام شده است زنهار آنرا نگذارد هر چه اورا عطا شده هست و شود از حضرت عزت از برکت آن دو فائده نفس کافر در بان در همه شده هست نه تنها تمام ملک مردان را اینست که گفت **بیت** ما رسیده در بان در کرده هست آن شیرین پسر خود عاشقان در شور و شر چون بکند زند این باب را و گرنه همچنان هست که از دنیا در بهشت بود آنکه امام قشیری رحمة الله علیه آورده هست در اشارات قرآن آنچه مومنان را فردا خواهد بود در بهشت جهر امروز اولیا را حاصل است سر همین هست حق توبه و بنده اول آنکه بر نسبت این عصر و این توبه کنند کان لسانی را اول باید که شریعت و طریقت را بدانند و تائب بوده باید آنکه توبه می کند حق او این باشد و اهم علم که بقدر استعداد او را ارشاد کنند در شریعت و طریقت ماله و ما علیه بیان کند اما در دنیا اصل آنست باشد که توبه و بنده در شفقت چنان بود که پیغمبر صلی الله علیه وسلم در حق صحابه رضی الله عنهم و چون امروز اغلب و اکثر رسم است و رسمست نه حقیقت بدین نسبت آنچه بود اما انبساط اصل در و آنست که آن بزرگ گفته است **مصراع** با خدا دیوانه باش با شریعت هوشیار ؛ این همه که نبشته بود میداند من چه خواهم نبشت با این همه چند سطری نوشته شده هست این زمان در نظر قصور و فتور افتاده بنوشتن نمی توانم سخن در رقعه نوشته هست گوئی کاغذ چشم را خواهد خورد از دیدن کاغذ همچنین میگریزد و برای آمدن مولانا تقی الدین کاغذ نوشته بود نظر در بدری همچنان در بند راست اما بیچاره چند کاسه خون خورده هست استعداد او بسیار شده آنهم ضائع خواهد شد او را نگذارند در کارهای که خود اندا و را در آرند این معلوم هست برای رسم طاقیه مالیده طلبیده بود فرستاده شده است عاقبت و خاتمت بخیر باد تمت تمام شد

مکتوبات حضرت سلطان سید العارفین محبوب رب العالمین وارث الانبیاء و المرسلین حضرت سید محی الدین شیخ عبد القادر گیلانی قدس الله سره العزیز

بسم الله الرحمن الرحیم

مکتوب اول ای عزیز چون بروق شهود از خدق غمام فیض یهدی الله لنوره من یشاء
درخشیدن گیرد و روائح وصول از مهب عنایت یختص برحمته من یشاء در وزیدن آید
ریاحین انس در ریاض قلوب بشگفد و بلابل شوق در بساتین ارواح بنغمات یا اسفی علی یوسف
هزار دستان در ترنم آید و نیران اشتیاق در کوانین سرائر شعله زند و اطیار افکار در فضای
عظمت از غایت حیران بی پر شوند و فحول عقول در وادی معرفت سبل گم کنند و قواعد
ارکان افهام از صدمهٔ هیبت در تزلزل آید و سفن عزائم در بحار و ما قدروا الله حق قدره
بریاح وهی تجری بهم فی موج کالجبال در لجج حیرت فرو مانند و امواج دریای عشق یحبهم
ویحبونه در تلاطم آید هر یکی بزبان حال ندا کند که رب انزلنی منزلا مبارکا و انت خیر المنزلین
و سابقهٔ عنایت ان الذین سبقت لهم منا الحسنی در رسد و ایشان را بر ساحل جودی فی
مقعد صدق فرود آرد و در مجلس مستان الست بربکم رساند و مائدهٔ نعیم للذین احسنوا
الحسنی و زیادة را در پیش کشد و کاس وصول از جام قرب بایادی وسقاهم ربهم شرابا طهورا
گردان شود و ملک ابدی و دولت سرمدی و اذا رایت ثم رایت نعیما و ملکا کبیرا مشاهده
گردد والسلام مکتوب دوم ای عزیز سکهٔ طلب خود را در بوتهٔ والذین جاهدوا فینا
و بآتش یحذرکم الله نفسه بگداز و خالص کن تا شایان مهر لنهدینهم سبلنا گردد و در بازار
ان الله اشتری من المومنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة اورا ارزشی باشد و بدان ثمن تا
توانی ز بضاعت دین خالص را که الا لله الدین الخالص ما حصل کنی و شاید که رمزی
از اسرار والمخلصون لفی خطر عظیم بگشایند و از لوامع انوار افمن شرح الله صدره
للاسلام فهو علی نور من ربه شعاعی بر تو تابد و از داعی ادعونی استجب لکم ندای
در دل تو پیدا آید و از حضیض قل متاع الدنیا قلیل پای همت بیرون نهی و از اوج
والآخرة خیر و ابقی عبور کنی و از نسیم قرب ونحن اقرب الیه من حبل الورید بوی بمشام

جان تو رسد و شجرهٔ قلب از آن در اهتزاز آید و از باد خزان قل الله ثم ذرهم
در بوستان تجرید لا تدع مع الله الها آخر بی برگ شود و در ریاح فصل بهاران
الذین سبقت لهم منا الحسنی وزیدن گیرد و از سحاب الله یجتبی الیه من یشاء قطرات فیض
فضل بارش کند و اراضی ریاض قلوب از نباتات وعلمناه من لدنا علما سرسبز
شود و اشجار بساتین ارواح به ازهار اثمار ان رحمة الله قریب من المحسنین بار در گردد
و عیون وصول از چشمهٔ عینا یشرب بها المقربون در ورود آید و مبشر اقبال ذلک فضل
الله یؤتیه من یشاء بشارت رساند که الا تخافوا ولا تحزنوا وابشروا بالجنة التی کنتم توعدون
در رضوان جنات نعیم ندا در دهد و صدا زند که کلوا واشربوا هنیئا بما کنتم تعملون و
السلام مکتوب سوم ای عزیز از روز یوم یفر المرء من اخیه وامه وابیه وصاحبته
وبنیه بترس و از محاسبهٔ وان تبدوا ما فی انفسکم او تخفوه یحاسبکم به الله اندیشه
کن و چون اولئک کالانعام بل هم اضل بحظوظ نفسانی مشغول مباش و سر در مراقبه
فاذکرونی اذکرکم فرو بر و دیدهٔ دل در مشاهدهٔ وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة
یکتا و نظاره کن و از نعیم ولکم فیها ما تشتهی انفسکم ولکم فیها ما تدعون یاد آر شاید
که ندای داعی والله یدعو الی دار السلام در گوش هوش تو افتد و از خوابگاه غفلت
انما الحیوة الدنیا لعب ولهو بیدار گردی و در طلب درجات والسابقون السابقون
اولئک المقربون فی جنات النعیم از سر قدم سازی و مرکب همت را از جان و دل تاز
تا منشور الطاف الله لطیف بعباده بهزاران اطباق هدایا الهم البشری در پیش
آید و عساکر امداد و لله جنود السموات والارض همراه تو شود تا بر لشکر اعداء
ان الشیطان للانسان عدو مبین فیروز گردی و از دام هوای نفس که ان النفس لامارة
بالسوء خلاص یابی و لوح دل را از لطائف اسرار واتقوا الله ویعلمکم الله مرقوم
گردانی مرغ روح از حظائر قدیم یاد آرد و در فضای سلوک فاسلکی سبل ربک ذللا

بجناح شوق پرواز آمد و از اثمار انس در بساتین ثم کلی من کل الثمرات محظوظ گردد و آئینه سراز
لوامع انوار تجلیات ہمہ صفت نور گردد و بسر تولج اللیل فی النہار مکشوف شود و روضه ضمیر
تو از امطار مراحم ونزلنا من السماء ماء مبارکا فانبتنا به جنات وحب الحصید ہمچو باغ ارم سرسبز
گردد و رموز فاحیینا به بلدة میتا مر ترا فہم شود و استار فکشفنا عنک غطاءک فبصرک الیوم
حدید از پیش تو بردارند و تو در مشاہدۂ کمال او فرو مانے گاہی در دریای بی نیازی ان الله
لغنی عن العالمین فرو شوی و از سموم ہیبت افامنوا مکر الله در گرداب حیرت سرگردان مانے
وگاہے از نسیم لطف ولا تیئسوا من روح الله در گلشن تحمید چون عندلیبان از سر شوق ترنم
آئی و از غلبات وجد نغمه انی لاجد ریح یوسف برکشی و حساد بزبان ملامت پیش آیند و گویند
تالله انک لفی ضلالک القدیم چون تا ثروا القبله علی وجهه فارتد بصیرا ظاہر گردد مر ہمہ را زبان
عجز و نیاز در خواست کنند که واستغفر لنا ذنوبنا انا کنا خاطئین و از سر صدق و اخلاص
برخوانند لقد آثرک الله علینا و تو در مقام مناجات آئی و بزبان حال گوئی رب قد آتیتنی من الملک
وعلمتنی من تاویل الاحادیث فاطر السموات والارض انت ولیی فی الدنیا والاخرة توفنی
مسلما والحقنی بالصالحین **مکتوب چہار ہم** ای عزیز بیش ازین تغافل کردن و بحیات
دنیا مغرور بودن نه دلیل سعادت بود مگر خطاب ارضیتم بالحیوة الدنیا من الاخرة بگوش
ہوش تو نرسیده و از وعید من کان فی ہذه اعمی فہو فی الاخرة اعمی واضل سبیلا خوفے
نداری و از تہدید اقترب للناس حسابہم وہم فی غفلة معرضون ہیچ اندیشه نمیکنی و از
توبیخ من کان یرید حرث الدنیا نؤته منها وماله فی الاخرة من نصیب ہیچ یاد نمی آری و از
تنبیه فاما من طغی وآثر الحیوة الدنیا فان الجحیم ہی الماوی ہیچ انتباه نمیگیری تا چند در تیه غفلت
سرگردان مانی و در بند شہوت بے امان باشی دمی در صومعه توبوا الی الله در شود و در محراب
انیبوا الی ربکم توجه بدان حضرت کن و بلسان صدق و اخلاص برخوان که انی وجہت وجہی للذی
فطر السموات والارض حنیفا وما انا من المشرکین تا انعکاس اسرار وہو الذی یقبل التوبة

عن عباده ویعفوا عن السیئات از خزائن الطاف ان الله غفور رحیم بر تو گشوده گردد و چگونه
عنایت چنین بشارت رساند که ان الله یحب التوابین ویحب المتطهرین و بمدارج معارج
تعز من تشاء عروج تو باشد و منادی اقبال بزبان حال ندای کند که ان الذین قالوا ربنا الله
ثم استقاموا فلا خوف علیهم ولا هم یحزنون مکتوب ۵ پنجم ای عزیز قلب سلیم تا برموز فاعتبروا
یا اولی الابصار اطلاع یابد و عقل کامل باید تا دقایق اسرار سنریهم آیاتنا فی الآفاق وفی انفسهم
ادراک کند و یقین صادق باید تا شواهد معرفت وان من شیء الا یسبح بحمده ولکن لا تفقهون
تسبیحهم بعین قلب مشاهده نماید و داعی احوال را که واذا سألک عبادی عنی فانی قریب
اجیب دعوة الداع اذا دعان بجان مشتغل شود و از زواجر تنبیه افحسبتم انما خلقناکم عبثا
وانکم الینا لا ترجعون متنبه گردد و از خواب غفلت یلهیهم الامل فسوف یعلمون بیدار شود
و بعروة الوثقی ما لکم من دون الله من ولی ولا نصیر چنگ در زند و بر سفینهٔ ففروا الی الله
سوار شود و در دریای معرفت وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون مردانه بغواصی
در آید اگر گوهر مطلوب بچنگ افتد فقد فاز فوزا عظیما و اگر جان در طلب بر آید فقد وقع
اجره علی الله مکتوب ششم ۶ ای عزیز چون شموس معارف از مطالع سموات سرائر
طلوع کند و اراضی قلوب بنور الهیت منور گردد که واشرقت الارض بنور ربها و اغطیه
ظلام جهالت از پیش بصائر عقول مرتفع گردد و در سماع فکشفنا عنک غطاءک نواظر
افهام از مشاهدهٔ لوامع انوار عالم قدس از حیرت چشم باز ماند و خواطر افکار از مکاشفهٔ
عجائب اسرار عالم ملکوت در تعجب شود و هیجان عشق او را در بوادی طلب سرگردان کند
و غلبات شوق در باطن قرب انس بخشد و منادی ان الله لذو فضل علی الناس ندا
کند و هو معکم اینما کنتم و چون بر نکتهٔ سر معیت مطلع گردد هستی خود را گم کند و لا تجعلوا مع الله
الها آخر و در دریای غیبیت لیس لک من الامر شیء فرد شود تا گوهر توحید را بچنگ آرد و امواج
غیرت او را بمحیط عظمت در اندازد و امواج هیبت هر گاه خواهد که بر کنار آید در گرداب حیرت

انته و بگوید رب انی ظلمت نفسی فاغفر لی تا مرکب امداد الطاف حملناهم فی البر والبحر
در رسد و او را بساحل جودی لطف نصیب برحمتنا من نشاء فرود آرد و مفاتیح خزائن اسرار
عنده مفاتح الغیب بدو سپارد و بر رموز اشارات ان الی ربک المنتهی اطلاع بخشد تا بس
براند که فاوحی الی عبده ما اوحی چه باشد و لقد رای من آیات ربه الکبری چه معنی دارد مکتوب
هفتم ای عزیز چون عساکر جذبات عنایت الله یجتبی الیه من یشاء بولایت قلوب در تازند
و طوامح نفوس اماره را در لجام ریاضت و جاهدوا فی الله حق جهاده مرتاض و متذلل گردانند
و جبابره هوائیه را در حجره تقوی بسلاسل مجاهده در کشد و فراعنه انانیه را باغلال اطیعوا
الله و اطیعوا الرسول مقید سازد و اعمال و ارادات و اختیارات را تابع و من یعمل
سوءا یجز به سزا دهد و آئین رسوم و عادات و قواعد ارکان تلبیس و طامات را بکلی از میان
بر دارد و منادی حال بزبان صدق مقال ندا کند که ان الملوک اذا دخلوا قریة افسدوها
و جعلوا اعزة اهلها اذلة چون عرصه صفای قلوب از لوث شوائب کدار و من یبتغ غیر الاسلام
دینا فلن یقبل منه مصفا گردد و حدائق ارواح از نسائم الطاف من یهدی الله فهو المهتد
سرسبز سطر و مروح شود و صفحات اوراق سرائر از نفائس رقوم لطائف اولئک کتب
فی قلوبهم الایمان مرقوم گردد و مشکات ضمائر از لوامع انوار والله متم نوره مرآت بوارق
شهود شود یوم تبدل الارض غیر الارض صفت حال او گردد و روشنی اشواق چون هباء منثورا
در هوا شود و بزبان صدق گوید که و تری الجبال تحسبها جامدة و هی تمر مر السحاب و اسرافیل
عشق صور در دمد که و نفخ فی الصور و تاثیر صاعقه فصعق من فی السموات و من فی الارض
بظهور انجامد مبشر اقبال لا یحزنهم الفزع الاکبر در رسد و ایشان را تمکین دهد و بعلیین سفر
مقعد صدق عند ملیک مقتدر داعی شود و رضوان با بشارت بشراکم الیوم پیش آید
و ابواب جنات نعیم را بگشاید و بگوید سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین و قالوا الحمد لله
الذی صدقنا وعده و اورثنا الارض نتبوأ من الجنة حیث نشاء فنعم اجر العاملین و تری

الملائکة حافین من حول العرش یسبحون بحمد ربهم وقضی بینهم بالحق وقیل الحمد لله رب العالمین

مکتوب هشتم ای عزیز یکی از عالم غرور فلا تغرنکم الحیوة الدنیا ولا یغرنکم بالله الغرور عبور کن واز منازل اهل حضور که تعرف فی وجوههم نضرة النعیم یاد آر تا مگر بوی از نفحات بوستان فروح وریحان وجنة نعیم بمشام جان تو رسد وجرعهٔ از جام جهان نمای یسقون من رحیق مختوم ختامه مسک در کام جان تو ریزند ودقائق اسرار لقد جاءک الحق من ربک بر تو مکشوف شود وبر بساط تفرید ولا تدع من دون الله ما لا ینفعک ولا یضرک بمسامع انس نحن نقص علیک احسن القصص فسانهٔ شاهد ومشهود استماع کنی وگاهی التذاذ نغمات خطاب فبشر عبادی الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه از غایت شوق در طرب آئی وگاهی از صدمات سطوات هیبت فاستقم کما امرت ومن تاب معک سر در مراقبهٔ احزان در کشی وگاهی بحبل المتین واعتصموا بحبل الله جمیعا چنگ در زنی وگاهی در فتراک وما النصر الا من عند الله در آویزی وگاهی در دریای سنستدرجهم من حیث لا یعلمون فرو شوی وگاهی بر ساحل لطف ان الله لرؤف رحیم گذر کنی واز حدائق فمن کان یرجوا لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا اثمار برچینی واز انهار لکل درجات مما عملوا بوادی اخلاص اعتراف نمائی ودر ظل سدرهٔ ان صلاتی ونسکی ومحیای ومماتی لله رب العالمین لا شریک له قرار گیری واز لمعهٔ نعیم من اوفی بعهده من الله فاستبشروا بهره ور شوی واز منادی فضل ندا بشنوی که یا عبادی لا خوف علیکم الیوم ولا انتم تحزنون

مکتوب نهم ای عزیز چون آهنگ مزامیر انس بمسامع قلوب در رسد لذا اذا استماع نغمات خطاب الست بربکم را یاد آرد وسکرات قالوا بلی را تذکره کند وعندلیب احزان بآواز حیرت نغمه یا اسفی علی یوسف بر کشد وبر ابطال کروب ترانهٔ انکسار وابیضت عیناه من الحزن فهو کظیم نواختن گیرد وطنبور فراق بنوای انما اشکوا بثی وحزنی الی الله را بآهنگ نغمهٔ صبر جمیل فرو داشت کند وبرقات جذبات شوق در فضای سموات سرائر جنان در لمعات آید

وانوار عیون بصائر عقول را منطمس گرداند که یکاد سنا برقه یذهب بالابصار قطرات عبرات
از سحاب اعین ارواح چندان متقاطر گردد که اراضی مزروعه من یرید حرث الآخرة نزد له فی
حرثه از نباتات وعدکم الله مغانم کثیرة مخضر شود وحدائق آمال ومن یتوکل علی الله فهو حسبه
بنفحات وریح ان الله بالغ امره قد جعل الله لکل شیء قدرا ابر سر معطر ومروح گردد واغصان نهال
بیشمار به ثمار انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب در اهتزاز آید ومنادی ربک الغفور ذو الرحمة
ندا در دهد که ان هذا لرزقنا ماله من نفاد والله اعلم بالصواب مکتوب پنجاهم ای عزیز از دواعی
شهوات ولا تتبع الهوی فیضلک عن سبیل الله اعراض کن واز مواطن غفلت ولا تطع
من اغفلنا قلبه عن ذکرنا بیرون آئی واز صحبت اهل قسوت فویل للقاسیة قلوبهم من ذکر الله
بگوش هوش استماع کن وبه تنبیه ایحسب الانسان ان یترک سدی از خواب غرور ولا یغرنکم بالله
الغرور بیدار شود از مقامات اهل حضور که رجال لا تلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله خبر او باز پرسد
واز برای کعبه مقصود از سر قدم سازد در بادیه انقطاع وتبتل الیه تبتیلا بازاد تجرید قل الله ثم ذرهم
ورواحله تفویض افوض امری الی الله با قافله اهل صدق کونوا مع الصادقین مسافر
شود از مساکن زخارف دنیا که انا جعلنا ما علی الارض زینة لها عبور کن واز سبیل مهالک
انما اموالکم واولادکم فتنة به پرهیز وبسلامت بگذر واز مناهج مسالک هدی که ان هذه
تذکرة فمن شاء اتخذ الی ربه سبیلا راهی پیش گیر وبلسان اضطرار امن یجیب المضطر اذا
دعاه با تضرع وزاری برخوان که اهدنا الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیهم یا مبشر
قدیم الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون با بشارت تحیت سلام قولا من رب رحیم
پیش آید وبر جنیبت نصر من الله وفتح قریب وبشر المؤمنین سوار کند وبجنات نعیم خلد فانقلبوا
بنعمة من الله داعی شود ونسیم عنبر وصال از هر طرفی در وزیدن آید واقداح شراب محبت
بایادی سقات غیب گردان شود وشاهد شهود آهنگ ان هذا کان لکم جزاء وکان سعیکم مشکورا
برکشد ومنادی انس فسانه کلم الله موسی تکلیما آغاز کند ودیباچه فلما تجلی ربه للجبل

جملہ دکار را اطناب دہد نواظر عیون بصائر از سکرات حالات خر موسیٰ صعقا خبر یابد
و آثار مشاہدات وجوہ یومئذ ناضرة الی ربہا ناظرة را معائنہ کند و بعجز معترف آید
باز بزبان حال گوید کہ لاتدرکہ الابصار وہو یدرک الابصار وہو اللطیف الخبیر مکتوب
یازدہم ای عزیز تا جبہہ اضطرار بر خاک نیاز ننہی و از سحاب عین باران حسرت نباری
بوستان علائق تو ہرگز از نباتات طرب سرسبز نشود و گلستان اُمید بریاحین مراد بارور
نگردد و اغصان صبر با وراق رضا در ریاحین انس و ثمرات قرب و ان لہ عندنا لزلفے
وحسن مآب شاداب نگردد و بکمالیت نرسد و عندلیب قلب بنغمۂ شوق در ترنم نیاید
وہمای فواد با جنحۂ انی ذاہب الی ربی سیہدین از قفص ام للانسان ماتمنی در پرواز
نشود و از قضای لاتمدن عینیک الی ما متعنا بہ ازواجا منہم زہرة الحیوة الدنیا لنفتنہم
فیہ عبور نکند ہرگز ببدرہ فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر نرسد و از آثار اشجار لہم
ما یشاؤن عند ربہم ہیچ برنخورد و از بوستان واللہ عندہ حسن المآب بوی بمشام جان
وی نرسد و از گلزار نعیم لہم دار السلام عند ربہم وہو ولیہم بما کانوا یعملون ہیچ برخورداری
نیابد مکتوب دوازدہم ای عزیز خود را از کارخانہ المال والبنون زینة الحیوة الدنیا
بیرون دار و دست ہمت از کارگاہ شغلتنا اموالنا واہلونا گرد آر و از حضیض صحبت
واماندگان تیہ غفلت کہ نسو اللہ فانسٰہم انفسہم پای ہمت بیرون برو بر ستم و ار
رخش طلب در میدان عشق بتاز و گوی سبقت والسابقون السابقون اولئک
المقربون بچوگان استعانت کہ واستعینوا باللہ بجولان گاہ اولئک علی ہدی ربہم و
اولئک ہم المفلحون در رسان شاید کہ پیک دولت وبشر الذین آمنوا ان لہم قدم
صدق عند ربہم در رسد و بشارت رساند کہ ان اللہ بالناس لرؤف رحیم و اسرار
نامہ قد جاءکم بصائر من ربکم بدست تو دہند چون تو برموز و اشارات آن اطلاع
یابی در حال از شوق سر را قدم سازی وبسبل السلام ہذا صراط ربک مستقیما

رایش گیری و قصد نزهت گاه لهم جنات تجری من تحتها الانهار کنی و از جنات نعیم خلد لهم
درجات عند ربهم ومغفرة ورزق کریم خبر باز پرسی و بشر عنایت ان الذین سبقت لهم
منا الحسنی در رسد و از مملکت و لهم دار السلام رضی الله عنهم و رضوا عنه خبر یابی بیک باز گوید
و تختگاه و من اوفی بما عاهد علیه الله فسیوتیه اجرا عظیما داعی شود و گوید لن تنالوا البر حتی تنفقوا
مما تحبون **مکتوب سیزدہم** ای عزیز چون لوامع النور الله نور السموات والارض بر مشکات
ضمائر لائح شود و زجاج قلب از تاثیر آن نورانی گردد که المصباح فی زجاجة الزجاجة
کانها کوکب دری بوارق کشوف یوقد من شجرة مبارکة زیتونة از اسرار اوقات عزام
لا شرقیة ولا غربیة در لمعان و قنادیل فکرت یکاد زیتها یضیء ولو لم تمسسه نار فروزان
گردد آسمان سرائر نجوم حکمت و بالنجم هم یهتدون سر بسر مزین شود که انا زینا السماء الدنیا
بزینة الکواکب و اقمار حضور از افق نور علی نور بر کند و ببروج استعلا عروج نماید که والقمر
قدرناه منازل حتی عاد کالعرجون القدیم و خمار شبستان غفلت را که واللیل اذا یغشی
صفت و النهار اذا تجلی بخشد و ریاحین گلزار نعیم والمستغفرین بالاسحار نافه برگشاید
بلابل اسحار کانوا قلیلا من اللیل ما یهجعون بنغمات احزان آهنگ آسف برگشاید و صبح
دولت من یهدی الله فهو المهتد طلوع کند معنی لا الشمس ینبغی لها ان تدرک القمر و
لا اللیل سابق النهار و کل فی فلک یسبحون بظهور انجامد و لطائف غوامض اسرار
و یضرب الله الامثال للناس والله بکل شیء علیم از ضمائر اشکال مبین و مکشوف گردد
والله اعلم **مکتوب چهاردہم** ای عزیز مهر سپهر معرفت به بروج کمال که الیوم اکملت
لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی عروج کند و نور رضیت لکم الاسلام دینا در لمعان آید شواهد اثار
افمن شرح الله صدره للاسلام فهو علی نور من ربه بر مشارق لقد جاءک الحق من
ربک بعین الیقین مشاهده شود و بر دقائق و فی الارض آیات للموقنین و فی
انفسکم افلا تبصرون مطلع گرداند و بر رموز و اشارات فاینما تولوا فثم وجه الله محرمیت بخشد

در ریاح فیض ارسلنا الریاح لواقح و روائح فضل نصیب برحمتنا من نشاء از موهب عنایت
الله لطیف بعباده در بساتین انا لا نضیع اجر من احسن عملا در وزیدن آید و اشجار ریاض ان
الله مع الذین اتقوا والذین هم محسنون با وراق شهود و آغاز تجلی سرسبز و بارور گردد و ینابیع
وصول ذلک فضل الله یوتیه من یشاء از شوامخ جبال والله ذو الفضل العظیم در بیداء
قلوب جاری شود و مخبر احوال زمان چنین بشارت رساند که الذین آمنوا وعملوا الصالحات
سیجعل لهم الرحمن ودا و داد مبشر اقبال چنین بشارت دهد که یا عباد لا خوف علیکم الیوم ولا
انتم تحزنون و رضوان از دیار بلدة طیبة ورب غفور با تحف تحیات سلام قولا من رب رحیم
در رسد و ابواب جنات وصول باز کند و مائدهٔ نعیم رضی الله عنکم در پیش کشد و گوید ولکم فیها
ما تشتهی انفسکم ولکم فیها ما تدعون نزلا من غفور رحیم **مکتوب پانزدهم** [۱۵] ای عزیز نفسی
سلیم ماند با رموز غوامض قد افلح من زکیها وقد خاب من دسیها اطلاع یابد و از لوامع انوار
قلب که لا ینفع مال ولا بنون الا من اتی الله بقلب سلیم اقتباس نور کند و از روائح نفحات
نفخت فیه من روحی بوی در مشام او رسد و از دقائق مکنونات ویعلم السر و اخفی خبر باز
یابد و در مکتب واتقوا الله ویعلمکم الله عشق تلقین کند و بر رموز و اشارات قل ان کنتم تحبون
الله فاتبعونی یحببکم الله شعور یابد و جرعه از جام یحبهم ویحبونه در کام او ریزند و در بزمگاه
مستان باده‌های یسقون من رحیق مختوم ختامه مسک را پیش آورند و چون در آئینه تعرف
فی وجوههم نضرة النعیم جمال حال ایشان مشاهده کنند گوید هذا ما وعد الرحمن وصدق المرسلون
و از حسرت بر خواند ما لنا ان لا نتوکل علی الله وقد هدانا سبلنا و با تحیر زان نیاز و زاری
در مناجات شود و گوید ربنا ظلمنا انفسنا وان لم تغفر لنا وترحمنا لنکونن من الخاسرین
و چون نسیم جان فزای ونجینا من الغم در وزیدن آید و برق عنایت کتب ربکم علی نفسه
الرحمة درخشیدن گیرد و مسبح رعد بزبان حال ندا کند واسئلوا ذا الفضل العظیم
مکتوب شانزدهم [۱۶] ای عزیز چون ریاح فضل کرم از مهب عنایت قدم

در وزیدن آید و اشجار طرب در بساتین طلب اهتزاز یابد و اوراق هموم از اغصان
هم بتحریک نسیم وجد یکبار رسته فرو ریزد و قمری شوق بنغمات آسف در ترنم آید و بصوت
حزین برخواند که الم یان للذین آمنوا ان تخشع قلوبهم لذکر الله و عندلیب انس بزبان
حال نغمه برکشد که اجیبوا داعی الله و بآهنگ و من احسن قولا ممن دعی الی الله بسرایرهٔ
یحبهم و یحبونه نواختن گیرد و چون ترانه قد بینا لکم الآیات لعلکم تعقلون بمسامع قلوب
مشتاقان اسرار ان فی ذلک لذکری لمن کان له قلب او القی السمع و هو شهید در رسد
و دلهای ایشان از لذت محبت پاره پاره شود گویند سارعوا الی مغفرة من ربکم و جنة عرضها
السموات و الارض جاذبه و الله یدعوا الی دار السلام همراه ایشان شود و از خود دشش
بکلی بر باید و بر صراط مستقیم اسفی نواهب الی ربی سیهدین داعی شود و چون بشارل
هذا صراط ربک مستقیما در رسد و از اشجار ریاض انا الی ربنا لمنقلبون اثمار ان هذا لرزقنا
ماله من نفاد بچیند و از حیاض اسرار الم یعلم بان الله یری با بادی من اهتدی لنفسه اعتراف
نماید و نسیمی از لطائف خفیه و هو معکم اینما کنتم و الله بما تعملون بصیر بمشام جان ایشان
رسد و با وراق شهود نحن اقرب الیه من حبل الورید اطیار ارواح از قفس اشباح در فضای
عالم قدس ببال شوق در پرواز شود و آشیان قدیم یاد آرد و اطوار اطباق مسافت
کلمح البصر پس پشت اندازد و کریمه انی وجهت وجهی للذی فطر السموات مرکب طلب از
سر صدق یوم ینفع الصادقین صدقهم در میدان اولئک الذین هدی الله فبهداهم اقتده
در تازد و چون سر حدیقه اینما تولوا فثم وجه الله در رسد و از دار مقعد صدق عند ملیک مقتدر
خبر باز پرسد و در دریای محیط و ما قدروا الله حق قدره پیش آید و از تلاطم امواج فاستقم
کما امرت و من تاب معک و لا تطغوا در دله حیرت فرو ماند و بلسان اضطرار ندا کند
که لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین و منادی ربک الغفور ذو الرحمة ندا کند
که اعتصموا بالله هو مولیکم فنعم المولی و نعم النصیر و امداد لطائف هو الذی یسیرکم فی البر

ما الحجر در رسد و بساحل التفات ان الله لذو فضل علی الناس ولکن اکثر الناس لا یشکرون وا رساند و رضوان
سابقه عنایت ازلی و الله عنده حسن المآب باشاره سلام علیکم بما صبرتم در پیش آید و گویند ذلک
هدی الله یهدی به من یشاء و من یضلله فما له من هاد

مکتوب شصت و هفتم ای عزیز یکی بکارخانه فلکی اولم ینظروا الی
السماء فوقهم کیف بنیناها در شو و بر بدائع قدرت اجرت نگاه کن که در بوالعجب ولقد زیناها وما لها من
فروج چه مندرج است یعنی ببصر بصیرت مطالعه کن و در حدائق غرائب والارض مددناها دیده فکرت
بگمار و اشکال و القینا فیها رواسی بنظر عبرت نظاره کن و از اغصان اشجار ریاض و انبتنا فیها من کل
زوج بهیج ثمرات تبصرة و ذکری لکل عبد منیب برچین و در ظلمات نزلنا من السماء سر چشمه الحیات ماء مبارکا را طلب
کن و با بادی شوق اعتراف نما تا مزرعه اعمال تو در درو دخانه قلوب نباتات فانبتنا به جنات و حب الحصید همه
سرسبز شود و نخلستان مقاصد به ریاحین مراد و النخل باسقات لها طلع نضید رزقا للعباد سرسبز بارور
گردد و غوامض اسرار و احیینا به بلدة میتا بر درهٔ بطون بظهور انجامد و الله اعلم بالصواب الیه المرجع والمآب

مکتوب شصت و هشتم ای عزیز چون فروغ نور صبح توحید از افق مشارق قلوب ظهور کند که والصبح اذا تنفس
و شموس عین الیقین افلاک اسرار از ذراه براوج استوا یابد که والشمس تجری لمستقر لها ظلمات وجود بشریت در ضوء
لمعات نورهم یسعی بین ایدیهم متواری شود و سر تولج اللیل فی النهار ظاهر گردد و سابقه عنایت الله
ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور نقاب از پیش بر دارد و بر لشکر شیطان که ان الشیطان لکم عدو مبین
فیروزی آید و در معرکه فاتخذوه عدوا با سپاه خویش که زین للناس حب الشهوات من النساء والبنین با لشکرها
معارض شود و ایشان از صدق حال بلسان اضطرار بر خوانند و گویند که یضیق صدری و لا ینطلق
لسانی و با هزاران عجز درخواست کنند که واعف عنا واغفر لنا وارحمنا انت مولانا فانصرنا علی القوم
الکافرین و هاتف عنده مفاتیح الغیب لا یعلمها الا هو ندا کند و لا تهنوا و لا تحزنوا و انتم الاعلون و امداد
عساکر وان جندنا لهم الغالبون با اعلام اذا جاء نصر الله والفتح در رسد و طلعه انا فتحنا سیوف انا
لننصر رسلنا والذین امنوا از نیام نرفع درجات من نشاء بر کشند و بر لشکر احد احمه آرد و آثار فهزموهم
باذن الله بظهور انجامد و اخبار نصر من الله و فتح قریب متواتر گردد و منادی حال ندا در دهد که قل اللهم مالک
الملک تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء و تعز من تشاء و تذل من تشاء بیدک الخیر انک علی کل شیء قدیر

در مطبع منشی نولکشور مقام لکهنؤ بماه نومبر سنه ۱۸۸۴ع مطابق ماه محرم سنه ۱۳۰۲ هجری حلیه طبع پوشید

غلطنامہ مکتوبات جوابی حضرت شیخ شرف الدین یحییٰ منیری قدس سرہٗ

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۲	۹	وصیت	وصیت	۱۹	۱۲	مر	مرا
۳	۱۷	فاضلع	فاخلع	۲۱	۱۲	وادغ	آروغ
〃	۱۸	اختر تک	اختر تک	〃	۱۷	گفت گوی	گفت وگوی
۴	۹	ملک	ملکوت	۲۲	۲	ہوا انا	ہوانا
〃	۱۱	بعد	بعده	〃	۱۹	گدائی	گدائی
〃	۲۱	سیر	سر	۲۴	۵	دبگر	دگر
۶	۱۳	فائد	فائده	〃	۲۰	اامی	امی
〃	۲۱	ایما	اینما	۲۵	۲	حرو	حروف
۷	۱۶	چیزہار	چیزہای	〃	۱۸	لحمدللہ	الحمدللہ
۸	۲۰	کسم	کسم	〃	۲۰	بلند	نکند
۹	۳	آسیا	آیا	〃	〃	الحمدللہ	الحمدللہ
〃	۲۱	بشریۃ	بشریت	۲۶	۱۲	معائنہ	معاینہ
۱۲	۹	نمیاید	نمی آید	۲۷	۱۱	شرند	شوند
۱۳	۵	خرمائی	خرمای	〃	۱۳	ملک ملکوت	ملک و ملکوت
〃	۱۵	و	کہ	۲۷	۱۵	ست	است
۱۶	۲	شائی	شاہی	۲۸	۳	خزن	خوان
〃	۲۱	یر	یند	〃	۷	بوئی	بوی
۱۸	۶	انالد	اناالله	۳۱	۵	مضرت	حضرت
〃	۱۹	کہ	گہ	〃	۱۸	حدجہد	جدوجہد
۱۹	۸	عطا	عطار	〃	۲۱	ماصل	واصل

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳۲	۶	کشادم	کشاده
۳۴	۱۰	شده ست	شده است
〃	۱۳	پذیر رفته	پذیرفته
۳۴	۱۴	اعزا امام	اعز امام
۳۵	۱	بجانه	بانه
〃	۳	نہذا المعنی	بہذا المعنی
〃	۱۳	خالمت	خاتمت
〃	۱۸	دیگر	دگر
۳۶	۱۴	بین الاقبال	من الاقبال
۳۶	۲۰	غبریت	غبرت
۳۰	۲۰	ومہیا	اومہیا
۳۰	۵	چو	چون
۳۹	۱	افتاده ست	افتاده است
〃	۷	دررو جود	درو جود
۴۱	۲	ذیار	فریاد
۴۲	۲	بلک	بلکه
۴۳	۶	لیران	طیران

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۴۴	۹	افغیه	اخیه
۴۵	۱	شوق پرواز	شوق در پرواز
۴۶	۳	قالو	قالوا
〃	۴	سلیم تابر	سلیم باید تابر
۴۷	۱	والجر	ولیجر
۴۸	۱۲	والا انتم	ولا انتم
۴۹	۲۱	و به	ربه
۵۰	۶	عند	عندنا
〃	۱۷	ہدی ربہم	ہدی من ربہم
۵۰	۱۸	الملفحون	المفلحون
۵۱	۶	الزجاه	الزجاجة
〃	۱۷	عزیز مہر	عزیز چون مہر
〃	۱۸	لکم السلام	لکم الاسلام
۵۲	۵	عملو	عملوا
۵۴	۶	ستجار	اشجار
〃	۱۰	سرار	اسرار

Ahmad Munyarī, Sharaf
al-Dīn ibn Yaḥyā
Sharaf al-Dīn Yaḥyā
Munyarī